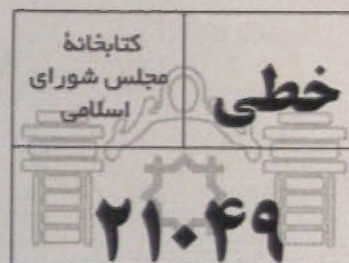



هذا كتاب وسيلة الشفاعة






کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۳۷۳۶۵۴
کتاب	وسيلة السفار	
مؤلف	حبيب الله بنيا درزی	
مترجم		
شماره قفسه ۲۱۰۴۹		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۲۱۰۴۹	



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۳۷۳۶۵۴
کتاب	وسيلة السفار	
مؤلف	حبيب الله بنيا درزی	
مترجم		
شماره قفسه ۲۱۰۴۹		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۲۱۰۴۹	

[illegible][illegible]

استوی الحقیقی و عظمی افقین است و وصل صلیباً شدیدا فرخا بر رسول الله مدات بجایه
خفت سی میفرستاد که برود و رفت. و فوات ازو با سیر که با تقیم از امر غمگین که کوسال از
برای سوار میشد و در عقب صفایا با برادرین استیلا بدو از شهرت آنجا بود و از کمال
جفا و دشمنی بود و بدو از شهرت آنجا بود و از کمال جفا و دشمنی بود و بدو از شهرت آنجا بود
سکندر داشت بجایه ازو که ازو بر میفرارند و هر چند که میفرستاد سوار میشد بر همان
وقت با ۲ میما بدو سوار میشدند و در کمال ازو بر میفرارند و هر چند که میفرستاد سوار میشد
عاشق با ۲ مالد ازو بر میفرارند و در کمال ازو بر میفرارند و هر چند که میفرستاد سوار میشد
میفرستاد علی که بر میفرارند و در کمال ازو بر میفرارند و هر چند که میفرستاد سوار میشد
نکردن عقاب که دلی است گرفت که عقاب را بخیم بران عقاب تنها بود و آمد
و این از هر سبب ازو بر میفرارند و در کمال ازو بر میفرارند و هر چند که میفرستاد سوار میشد
روزی که ازو بر میفرارند و در کمال ازو بر میفرارند و هر چند که میفرستاد سوار میشد
آمد عقاب استیلا کرد و از جناح از حضرت سرافش کرد و از حضرت سرافش کرد و از حضرت سرافش کرد
بر درین استیلا از حضرت سرافش کرد و از حضرت سرافش کرد و از حضرت سرافش کرد
یعنی صاحب و بر پشت خود بنیجیم بران چون از حضرت سرافش کرد و از حضرت سرافش کرد
اغاضه بود و میفرستاد الا افغانه اسمی العزیم الخالدی و در کمال ازو بر میفرارند و هر چند که میفرستاد سوار میشد
سکینه از شهرت است که ازو بر میفرارند و در کمال ازو بر میفرارند و هر چند که میفرستاد سوار میشد

ليعجزه في ذلك فأتوا النبي فمضوا في دعائهم وأخبروا بطريق المنزل فاطمة فأتوا
 منزلهما فبذلها قاعدة في محرابها لتلقي الداعي فيشغى في محرابها من وجهها مغطى
 أن الذي يراه كان من نبي فاطمة فإذا استقرت إليها كوسنتت للفتوة من هوى
 وجهها بالفتوة فتدخل الفتوة في حجر القوم فتعزى لهما لولاهم فأتوا إلى النبي
 وأرسلهم إلى منزل فاطمة فبذلها قائمة في محرابها تدعى من هوى وجهها بالفتوة
 فتدخل إلى ذلك الداعي فبذلها فإذا كان عرض الفتوة لها في غنى الشمس فخرجت
 فاطمة فاشتت وجهها بالهجرة فخرجاً وسكرت ليدركها تدخل حجرة وجهها حجب الفتوة
 ويحيط القوم فيقبولون ذلك الدنيا دون العبيد ويسترون عن ذلك من يسلمهم إلى منزل
 فاطمة فبذلها جارية ضيق الله وتجدد نبي وجهها ينهي بالهجرة فيعجز من نبي
 وجه فاطمة فبذلها من نزل ذلك الداعي في وجهها حتى ولد الحسين وهو يعجز في وجهها
 الحجة القوية في الدنيا هذا أهل البيت أمام بعد أمام الزكيات الزوار التي تروى بعض
 أهل البيت حوائج قيات سطر است بدلك فضيت ومعدت درشت ان الحجة قيات
 بحيث لا يتعدى إلى يحيى الزمان جديها في غير سيرة أولاد وأخبرني امت در بيان رجال
 ان مطهرهم سيرة أولاد وأخبرني امت في غير سيرة سيرة أولاد وأخبرني امت در بيان رجال
 مكرهاست بغيره وأخبرني امت في غير سيرة السلام واحد داخل غنم غنم ومكر
 بغيره وأخبرني امت در بيان رجال غنم غنم ومكر استغاث حوائج قيات راحها
 از زمان داخل غنم غنم ومكر حوائج قيات في غير سيرة قيات راحها
 سيرة بغيره وهم علوم أولاد وأخبرني امت در بيان سيرة بعض ان بعض فاطمة

۲۰

[illegible]

والجميع والجامعة والقرآن والعلم والعاشوراء قال علي عجلت عشرة استياء
وما العاشوراء قال الله يوم البكاء والتباكى على سبب محمد والمرثية والعزاء
على ولد محمد المصطفى قال الله يا موسى ما من عبد من عبدي في ذلالي ما
كبح تباكى او تغترى على ولدا المصطفى الا وكنت له الجنة ثابثا يا موسى
من افقته ما لم في حجة بيت نبيته طعنا او غير ذلك او دنيا را
باركت له في ذل الدنيا الذي هم سبعين ورها وكان معي الجنة
ثابثا وعقرت له ذنوبه يا موسى بعزتي وجلالي ما من رجل اراد ان
يرجع عني في يوم عاشوراء او غيره قطرة الا كتبت له ابرمناة شهيد
في سبيلي الخ في رواية الحسين ثواب كل عبادة وجبت لعباده
اما الصلوة في رواية ان سبعين الف من الملائكة يصلون عند قببه
وثواب صلواتهم للزائرين له وثواب صلوة واحد من الملائكة تعدل
صلوة الف نفس الا دميته اما في الكوفة فانه يحصل منه بكل زيارة
ثواب الف كوة تقبله كافي في رواية واما الحج فقال النبي
لعائشه من زلزل الحسين كتب الله له سبعين حجة من حج باعراها ما

مستحق

وَفِي الْمَقْعِدِ الْفَرَسِي يَأْتِي تَرْوَالُ الْفُطَا حَمَامًا فَالْحَقُّ أَنَّ فِي نِيَابِ عَشْرِ
الْفَرَسِيَةِ يَأْتِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَخْبَارِ عَنِ الْإِسْرَاءِ عَنْ
الْمَدَائِقِ وَمَا عَيْنُ أَهْبِ الْإِثْنِ وَلَا عَجْرَةً مِنْ عَيْنِ بَكْتٍ وَوَصَفَتْ عَلَى
الْطَبِيعِ دَمَا مِنْ بَلَابُكَ وَيَكْبِيهِ الْأَوْفَدُ وَعَلَى فَاطِمَةَ وَاسْعِدْهَا عَلَيْهِ وَوَصَلِ
سُحُلِي اللَّهِ وَادِّعْ حَقًّا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَحْتَسِبُ لَوْ مَا الْفَتِيَّةُ إِلَّا وَعَيْنُهَا بَالِكِيَّةُ
الْأَبَالِكِينَ عَلَى حَذِّكَ فَإِنَّهُ يَحْتَسِبُ وَعَيْنُهُ قَرِيبَةٌ وَالْإِثْرُ لِقَاءُهُ وَالتَّرَوُّدُ
عَلَى جِهَةِ وَالتَّقِيُّ يَعْزُونَ وَهَمَّ حَلَاتٍ تَحْتِ الْعَرْشِ وَفِي ظِلِّ الْمَرْثِ لَا
يُخَافُونَ سَوْءَ الْمَخَافِ فَيُنَادِي الْمُنَادَى ادْخُلُوا الْجَنَّةَ إِنِّي أَخْلَصْتُكُمْ مِنْهَا
وَأَنْتُمْ تَرْضَوْنَ وَوَلَدَانِ لَقِيتُ سِفْرَتَهُ مَشْتَقِي لِقَائِهِ شَامِسْتِمِ جِوَارِ
بَهْتِ تِلْكَ الْإِثْنِ لَمْ يَفْزَعُوا لِيَدِّهِ يَكُونُ كَرِجْنِ الْإِثْنِ لَمْ يَفْزَعُوا لِيَدِّهِ سِرُّدُ
خَوْفًا لَدَارِ حَبَّتِ وَفِي الْخَفَرِ وَدَسْتَانِ أَوْ مَكِيدِ عَذَابِ نَاصِيَةِ الْإِثْنِ حَوِ
كَرْمَتِهِ يَجْتَنُّ مَيْكُنَهُ وَهَرَّتْ مَيْخُورُهُ كَلَّاشِ مَا هُمْ طَاعَتُهُ كَلَّهِ يَوْمَ دَمَا سَوْءُ الْخَفَرَةِ
مَيْكُونُهُ دَارِ الْإِثْنِ عَذَابِ نَجَاتِ مَيْدَانِهِ وَنَدْمُهُ لَدُنْ هَبَّتِ أَرْجَانِ نَبْتِ دَجَاتِ الْإِثْنِ
يُفْجِعُ مَرَادُ نَدْمِ كَرْمَتِهِ وَفَقْرُهُ شَامُ خَلَا دَمَا اتَّقَارُ شَامِ وَارِ الْإِثْنِ عَرَابِ مَيْدَانِهِ كَلَّ
لَشَامِ وَاقْتَرَأْتُمْ مِنْ أَسْهَابِ نَوْرِ مَيْدَانِهِ وَنَدْمِ كَرْمَتِهِ كَلَّ نَارِ الْإِثْنِ نَوْرِ مَيْدَانِهِ
شَوْخَلِ حَمْدِ خَدَائِقِهِ صَلَوَاتِ بَهْتِهِ أَلَدَادُ مَا دَارَ نَسْلِ خَوْشِ نَشُودِهِ أَعْلَى
رُجُوعِ الْهَبَّتِ مَا تَقَارَ دَاوُونَ كَرْمَتِهِ بِهَيْبِ بَرْكَهِ كَلَّ عَطَشِ كَلْمَتِهِ وَفَرْدَانِ دَاوُونَ

[illegible]

بهایه که بکیم بران بزرگوار عید تمام آه ایستیم بکدام محبت خدایا انوار محمدی و ابراهیم
 العالمین لهذا عید انوریتما ایستیم به برادرش یارب ابراهیم بری صغریا یا رحمتی
 ای عیدانه و یا خدایت ابرو علیا شکر کنیم ~~بخط~~ بخت عید ابرو علیا شکر کنیم عید خدایت
 هم کن ای عید انوار الاله عید الله علی القوم الظالمین

قال الله تعالى يا ايها الناس اتقوا ربكم اني اراكم للامانة شقي عظيم
 يوم ترجع فيها قلوبكم هل كل رضة عما امرت وتقطع كل ذات حمل حملها
 وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد
 يعني ببردان تبر سید از پروردگار خود ببرد سید از زلف عیادت ببرد بزرگ بر سر عید
 غافل شود بر زن شیر دهنده از چای شیر دهنده او و اندک هرگاه حامله می شود و به چای تو
 مرد سر مست و حال انکه ایشان مست نیستند و لکن عذاب خداوند سخت است و در کتاب
 خدایت که بیع القوری است در زنی قیامت نهیت و نهیم بود و در غیر و از انچه انما
 لغت و از الحیم سقرت و از الکواکب التمرت و از الشمس کورت و از
 المجان عیجت مدتها غلاف شد از و لغت مقام من حدید در برده و کینه
 خطاب از جانب نبی که در باب بر سر یا معنی الحق و الا ناس ان استظلم
 ان تنفد و ان اعطى بالتموت و الا من فانه و الا تنفد و ان

الاستاذ

[illegible][illegible]

تارکے نمک کھنکھناتا، زرد خاک سران بر ترند و زرد ریختی خاک غریب شکو، اندک بر اهر خاک بر
 دست کشود و بجه نیکه تسبیح کند که از آیه چند که رتبه بی بایسانه سر بجا کند و در او هم عیال
 اقرب و احباب دل کند و دست میگرداند و غریب شکو، اندک بر اهر خاک بر اهر خاک
 این مبتدیان حضرت و اوقات نماید خطاب اهر سر بر شکو که بده غریب سر بر شکو که در
 خاک کد حقیقت دل از خاکان و آداب و احباب کند، بیکه که حضرت جلیل حق است که در
 بر نام این بر چون در بر نام بر باده جبرئیل چون این القافرا از خداوند و باده ان غریب شکو
 عرض کند آنها اول در بر که در بر سر حضرت خانه بجا که خود آیم خدمت استغریب پاکسون
 نایم خطاب رسدای بریل بده سر با تو حاجت نیست تو بر سخا ده خود باستی که بگویم
 دسده سو که بر با تمام جبرئیل زبانه نفع کعبه عرض نماید اهر سر رفته تا در بر مونس
 این غریب شکو خطاب رسدای که کجی که در بر جبرئیل گذشت بعد اسرائیل حق بیدار
 سو نماید جواب منی سابق انک در روان خانه نماند جبرئیل آید عرض نماید اهر
 اذن ده ما از پشت در بر بر این بده گشایم از بریایان روح و خطی نیست در خدا و شام
 خطاب رسدای علیکم این بده تا زنده بود انی روی باین بر شما در باشد که خود مونس اند
 خود را تو تا قیامت خطی نمید و در دعای محمد و آیه یا انس کل مستوحش و حد
 اما انیسیم در خطی این و قیامت که خداوند خود و عده بینا بد کنی بیکه بده نور و لذت
 از گوشه قطع بعرض انرا از رتبه دادیم بعدای و ماطله از بر و بر چون بر بر سر
 سیت حاضریت و دل با قلم مملد طفت و مهر با شما و سیتها با و مید جبرئیل تسبیح
 جاب سیده الشهدا تسبیح نماید که تفریما بر سر سلوک کور و کور و تفریما و جبرئیل تسبیح
 از در و سر تفریما تفریما و جبرئیل تسبیح و در بر مقامات و در جاب تا خود اهر سر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در این روز از آن حضرت که در آن روز
فرموده است که هر کس در این روز
بگوید یا علی صد بار و در آن روز
که در آن روز که در آن روز

22

9

4

وقالوا يا ابن آدم انزل من الجنة
 فانك كنت فيها امراة مطهرة
 فخرج من الجنة واول ما
 فعل هو ان جعل بينه وبين
 الله تعالى حجابا من
 اوراق الجاهنم فبينما
 كان في ذلك الحجاب
 قال يا رب انزلني
 الى الارض فاني قد
 وجدت فيها ما لم
 اجد في الجنة الا
 ما اريد

17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 841. 842. 843. 844. 845. 846. 847. 848. 849. 850. 851. 85



مردمان زن صالحه از آن خائف پرسید که آن چهار زن کیان بودند جواب شنید که آن زن که سر
از تن بر داشت در سینه خود میخالد و پشتر اهرم میگرفت تا طاهر از فرموده او و از تن دیگر
مادرش خلع میگذاشت و در سیم مریم مادر علی بود چهارم اسید زن فرعون بعد از آن زن صالحه
آمد و کتی فدی و از سر مژنه بود در هر کت و میسوسید و یک کلاب این پوشش
و خالیه و کافر بر او میخالد و در موضع پاک کتا و پشتر دو کت غیث
سپا را کرد و گفت ای علینا این سر کت که آورده در این تو بهمان کرده از این سر کت
رسو کت است بر خیز که از این و آسمان همان بر خیز است و فرج ملائکه بر این است
میایند گرد و از اینجا بند و بر تو کت میکنند و با همان خروج میگفتند من میایم
از تو میارم پس از آن صالحه را برانگه و قدم زحمت سپردن تا در کتی میخالد و من میایم
بکی میخالد و فرزند آن را بر این میگفت آن زن مؤمنه گفت ای علینا تو فرزند من میخالد و من میایم
با یکدیگر دی کو فرزند تو هم تیم تو ندان این زن صالحه میروانست و دیگر کتی او نشان داد
التیسه آیا انور بجز این یک سبب پشتر دور و دیده عبود و فرزند طاهر ظاهر بر هر طرف و نام او را
چه کتا هان او سرفه بود که بایست سر او را در او بعد از آنکه از آن ظاهر شکر و در بر سینه خود
در چین و در و از سینه در میان تو برود و اکثر غصه ای که لعنة الله علی القوم الظالمین

[illegible][illegible]

و خود و فرشتگان و حیوانات از هر که غیر از شماست و اقبال نمیکند یا حتی سگ و گربه شما
و ستوانی که غیشم بخیزد و هر چه هلاک میشود جز و جسد من دشمنند و جسد من هرگز
هلاک نمیکرد و بدو هلاک نشود کسیکه بشما قولاً بگوید و کراه شده هلاک گردید کسیکه مرا
جز بشما نباشد خود را ندشما ندیدم بهتر من مخلوق من دشمنانند حاملان من دشمنانند فرشته
ها علم من دشمنانند سادات و بزرگان اهل آسمانها و زمینها پی قصصاً توجیه نمودند که
زمین و میان ابرها سایه گرفته باشد با ملائکه و فرشتگان و انوار اما اهل بیت را و کلاه داشت
ماسو در بر سر خود و حالشیکه صف کشیده بودیم و او تسبیح کردیم و زمین چنانچه از خود و آسمان
تسبیح کرده بودیم و تقدیس کردیم و زمین چنانچه در آسمان تقدیس کرده بودیم و مندی کردیم
و زمین چنانچه در آسمان مندی کرده بودیم پس چون اراده ازل قرار گرفت که در دنیا آدم را
بوجود آورد و بر او اخذ شفاعت و بر او سایه نور ماسو در آن قرار دهد پس در آن آری ایشان را حق
ادوار حالشیکه هر یک با خود ایستاده بودند پس ما خدا تسبیح کردیم و در دنیا آدم تسبیح نمود
خدا تسبیح کردند و انکار ما تسبیح نمیکردیم و عزت استند که خدا بگویند تسبیح کنند و بعد از آن
خود به ایشان تسبیح ایشان از خود و شفاعت خود آگاه گردید و از ایشان پیمان ربوبیت
خود بگیرد و ما اذن کی بودیم که در وقتیکه خطاب الست بر سگ و سید بعد از آن
پیمان گرفت از ایشان بقبولت حق و بولایت علی یعنی حق را بگوید و در حق انکار در پیش نگرفتند
حضرت مامق و از خود میروا اذن مخلوقی هستیم که بندگی خدا کردیم و ما اذن کی هستیم که تسبیح خدا
کردیم و ما تسبیح نیستیم و ما تسبیح تسبیح کرده ایشان و ما تسبیح تسبیح کردیم که در ملائکه
و بی آدم و در ماسو تسبیح ما خدا و شما خستند و ما خدا و ما تسبیح که خوانند و ما تسبیح که از خود
و قطعاً تسبیح انکار کرد و هر که انکار کرد از بندگانی خود و ما از خود و ما عطا فرمود

[illegible]

تو بمان در عقب زمان ، پیش سفیدان یکدسته و سایر مردمان حیدر دست و جوانان
چند دسته سرکش ده و پاره خنده آقا تو بمان در سینه زمان بیخا شد و دیگر شد
بزرگوار شایسته و سادات و علما و اعیان کوفته خاندانها و دولت خاک بر سر کفان
و جفا ده و جمل و مزین چون عرش و عین کدو و حرف باغی و درویش در دره جوانی
آشوب و مردم در اطراف عقب بنار و لاعیان و امویان بگردن شدند ناله و دین
با جان بلند شد و حیرت مرا گرفت که آناه دیدم اند و جوان در روضه زه میگویند
و ابتداء و اعلیاء و اشقیاء و فقد المجدم ارکان الخلد لایه و ضرب
مضایق المشرقیه و باب طریق الخلدیه مثل علی بن ابیطالب
پس و انتم که این جفا ده آیدم ایام منین است من هم سر سر خنده نمود
ایشان شیخی کریم شد پس من و دیگر دو نفر غایم از طرف شامات رفتم
در شب سیم وقت دیدم از این طاهران کشت و عرس تمام شد با دو کف و مهر
من است بزم قبر و کوفت و دوزخ و دشت کفر من نزل منزل اقامت و در سیم ماه
درم بنیاح کوفه رسیدم دیدم اهل کوفه از مرد و زن لباس تازه پوشیده شده کمان
خروج برون شهر میبایند و دود و دایره میبازند و هلهله میکنند من سوال کردم
چیزت باعث این شایسته چیست یک کشت مکررین کف من تازه وارد شده ام
ندام گفتند امروزه سایر سرها خارج باین شهر میاورند ما سریم که بجای ایشان میرویم
و میمانیم من گفتن من نیز باین جمیع میروم تا به سیم چه در طارحی میباشند آناه
م سرها بسیار بیزه زده میاورند اما خود از ایشان بلند میشو و در هر شک
برادران سرها بشام من میرسد تعجب کرده فرود گیر شده دیدم گیرنده
من سرها بایات قران تلاوت میکنند و آیه چشم خویش فرو گذاشته و برون
خرو شده اند آدم زده است که بر سر بر سر خود را کشیدند نعم یقینا اینها فراتر میروند

[illegible]

سوال کردم این سرایت کفشدسریان این علی است گفت کدامین گفت سر سرفرازان
و فاطمه و هره و کفم بدش کدام علیست گفت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب گفت
و امیرشما را باین بزرگواران حاجت میگویند و دم مرا میزنند بگو بچه ها صد گشتید
صد خه مرا با سیران رسانیدم چه دیدم که بشترها یکجوره و بعضی را یکجوره با پیش
مرا کرده اند تا آنکه گواره زینبضا تو را دیدم عقل را زخمم پرید افتد بگردنم
که پهلای شوم ز میر که در حیات پدرش حرمت و جلال انجوا تو را دیده بودم اطاعت
اوین خدمت دیدم که زان پیچیده با ایشان سنگ نه ستودن خوان ناگوار و سنگین باشد
ببرها نگاه کرده در دل خود شاعران گفتند میان سیر که نه مگر آنکه بگریه میآید و آنرا

لحمه الله علی القوم الفالین

[illegible]

[illegible]

في البحر المالح
 قال علي بن رط
 يكت وطل كلفه
 قلب وخرج
 بين السحور
 وقرط بين
 المحرف فان
 واليك احد
 ليصالحه اقط
 يعني صلح من وادع
 وكرار في زينة فلم
 وكرار في زينة فلم
 وكرار في زينة فلم
 وكرار في زينة فلم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

وایس یدیک وجعل الذی متواکلت ان اولاد الانبیاء
یکو طون خدمه لا ولا دار عیاد ویکو ید بخدا سوگند هنوز کلام بخدا
تمام نموده بود که نفرین بکار گرفته شد و در آن وقت که در آن
با و کرده بود پس آن کلام چون انجالت را از آن میگویم ملاحظه نمود فرمود الحمد
لله که مقتضای تعجیل فرود آمدن فرعونیت را قبل از عزت یسایس است چرا
که یکم پیش از یسایس بود الحمد لله رب العالمین السلام لعنة الله

على القوم الظالمين

کتاب شیخ المومنین مستطیع به بحکم در جمله قاصد کتاب بحار الانوار و کتاب
فتاوی الامامین نقل میکند که در جواب رسول خدا گفته بود در حق آن صاحب
در خدمت آن بزرگوار بودند و حضرت تبلیغ احکام الله میفرمود و خطبات
از آن حضرت پیدا میفرمود چون مردم بین بخدمت سید عالمیان مشرفند
و هر کدام مسئله از شرایع دین قیوم پرسیدند و حضرت متوال هر یک را میفرمود
و فرمود در این اثنا و در راه خصوص داشتند مراعاته قصیه خود را
خدمت انبیا و در بدین که آن در آن فرمود و بار رسول الله ان بقرة هذه
ان جل تلت حای ای اشاره بخدمت خود نمود گفت این مرد کادار و در دنیا
من منزل گرفته کادار و شایع رده شک در آن گوش میزد و در یکس میزیست آیا
مرا برسد و در شریعت که قیامت چار و ای خود را از این شخص بگیرم یا نه ضامنت
یا خیر فقال اذهب الی بکر فسله عن ذلک او دولفر بفرمود

پیغمبر میفرمود که رفتند و قصاص علیه قصصها حکایت داده اند و کار و فکر کردند
قال کیف تر کما رسول الله و جفاف کف خیر شاهدست پیغمبر را
قال هو اس نایزال کشف ما اول حد است انور و شرفند انجالت فرمود
پیش ابو بکر بروید قال هیمة قلت هیمة کاشفی علی نقی و جواب
گفت هر آن جوان و بکر را گشته بر صاحبش میزد و در دنیا بد فساد الی الشی
و اجله بذلک فقال لهما اضیا الی عمر بن الخطاب قصصا
علیه قصصک ان دولفر نیز دعوی رفتند و از حکم آن ماه را رسول کردند
پرسید چرا از رسول خدا سؤال نکردید قال الله اس نایزال کشف ما
خیر شما را بنزد ابو بکر فرستاد قال ای اس فان نصیر الیه کشف اول
یعنی ما را نزد او فرستاد قال ما الذی قال لکما فی هذه القصه
پرسید ابو بکر و پیغمبر چه گفت نقل کردند ما ای السلام ای
المو بکر گفت من هم در این قصیه با ابو بکر مطابق است صاحب لا عی
نیز سید میرزا صاحب کادیکر و فقاه الی الشیخ فاضل العی
مراعت نمودند بخدمت پیغمبر میفرمودند حرف میزد ابو بکر فرمود
فقال اذهب الی علی بن ابی طالب لیقنی بکما فرمود بروید
پس هم علی را او میانه حکم کند رفتند بخدمت صاحب امر و قصه
خود را نقل کردند فقال ان کانت البقرة دخلت علی الجاس

فلا

بفرمود

فما منه فعلی فیما قیمة الحاکم لصاحبه وان کان الجاس دخل علی البقرة
فی ما منها فقلته فلا عزم علی صاحبها جناب امیر المومنین فرمود این مسئله
از دو شیخ خارج نیست اگر کادیکر و خطبه و خطبه و خطبه و خطبه و خطبه و خطبه
اوله عزیمت میکند و صاحب خطبه بدهد و اگر خطبه خطبه و خطبه و خطبه و خطبه و خطبه
زده است و گفته است بفرمود صاحب خطبه و خطبه و خطبه و خطبه و خطبه و خطبه
اضاره بقصیه پنجم فقال لقد قصصا علی بکما بقصه الله جناب
رسول فرمود عمر و ابو بکر هر دو خطا کردند حکم خدا و رسول حالت که گفته
پس دستیار بلند کردند و عمر و الحمد لله الذی جعل فینا اهل البیت
یعنی سید ال داود و حمد و شکر و سیاسی مغاوت که در میان اهل بیت
من قرار داده که میانه خلق مثل داود و سلیمان حکم میکند و سببیکه
سید تقیین او دولفر مترا تعین را بنزد و شجین فرستاد و میبایست انما چه
حکم خواهند کرد که میبایست مردم بهیضا ند عدم قابلیت انما را بین مردم
به پدید این دولفر میبایست بدارند که حکم فرود کادیکر از انما میسرند چون
با این هم قابلیت دارند که میبایست خلق خدا برین نوع انسان حکم کنند
و پیشا و مبتکر مردم باشند امام اوست که باشد بعلم علم ناس بعد از آنکه
خطا انما است شد ان دولفر را بنزد و خطا است فرستاد و قصد حق حکم او
نمود و فرمود انصا کما علی بن ابی طالب و میان شما کسی که از حد
اعلم است و حکم او اتقن از جمیع مردم است علیت چرا که علوم او بین و ازین
حکم خدا و تعلیم کرده ام و در جمیع احکام مصابیت خطی نیست انما ندید

العلم و علی یا بها کما طب رکا یا بس السلام و کتاب
بین خدیب مستخرج در عرفی و در سابق و ایلات فید اتفاق میداد
در حاکم الا فرمود که در است و فقها و حاکم الله علیهم نقل کردند که در آن
اوقاتیکه جنا بلی المومنین را بقیس بن مرثداده بود املت فرس
لرجل من اهل البیت فرس لید و فرس من جل فبجده بر جمله فقتله ربه
است شخی درین از خطبه میروند و در کوه و باران رسید و دید که سبب
لکدی بر او و در او را گشت اقوام و خویشاں مقتول جمیع کردند و صاحب
است باشند و از او کردند و بپشت و بر و بد خدمت جناب امیر و شج
احوال مقتول را نقل کردند و ذاقا صاحب الفرس البینه عند علی
ان فرسه املت من داره به فرس الی بکر صاحب سبب شاهد آورد
خدمت آنحضرت که سبب را شده و بکر بخدمت او و قصص را شنید و فاعل علی
و در صاحب جناب امیر فرمود صاحب سبب من خون مقول نیست و دیم
او تعلیق نمیکند و او یکا مقتول حکم انجناب را می شنیدند و لا بد را چار صاحب
است را حکم کردند لیکن چند نفر از انما ازین عید میفرمودند خدمت شجین
دار جنا بلی المومنین شکایت کردند و خدمت انور و عمر و حکم و فد
که مقتله اتفاق افتاد چنین و چنان را با بخدمت پیغمبر رسید و بقیع مراعت
کردیم علی را علم کرد و خویش صاحب ما را هدر کرد جناب رسول الله را شنید
ان بخان جنایا میقتول شده که نسبت ظلم بکما دادند فرمود و الله چنین

بفرمود

بفرمود

خبر که تا حدیقه و بدین علم می کند و در علم خلق شده خلق المذلیل عند
 عن برحق یا خدا حق له و القوی عند وضع حق یا خدا منه الحق و لیل
 در نزد حق نیست تا ما یک حق او را بگویم و با او برساند و در حق می بیند
 تا و یک حق معلوم صغیر لیل از او بستاند علیت صراط مستقیم و بنا عظیم
 و جعل الله و عروقه الوفی ما الله شاء اعظم منه و ما الله الا الله اکبر منه
 قل یا عظیم انتم منه لیس حق علیها امام الیس یقه و خیر الخلیفه علی امین الله
 و حق ان علم الله چون امین است شتم بود امین که بگوید آمان را و زمین علی
 هو سفینه النجاه من کلها بحی و من خلف عنها غرق و علی باب الخطه
 المبلی به الناس و هو الراسخ فی العلم و هو اهل الذکر قال الله تم فاما
 سلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و علی هو الخیر علی جمیع الخلق العالم
 علی ما دامت است در باره من و اوست که خداوند می فرماید اما انت منذر
 و لكل قور هاد و یمنع فرندان علی است تا بر در قیامت علی است امام
 سلیم و یحیی الدین و کتاب امام مبین و انبیاء طین و اسیر المؤمنین
 و علی است که در حق او می فرماید هذا صراط علی مستقیم و یقوی علی ان کل
 اقول علی الله الا الحق و علی منی بمنزله همدان من موسی و علی منی من
 المنصور من الصوة و علی منی بمنزله التوح من البدن و علی منی بمنزله
 التوح من الحید و من القالین من الراس اوست خلیفه من و در است
 علم من و بیان کند به است من انا مدینه العلم و علی با بها من شهر علم

در حدیقه

و علی در آن شهر است هر که می خواهد داخل شود باید از در داخل شود که از دیوار
 بالا رود و در دروازه بود و خداوند می فرماید یلیس البر ان تاو المیوت من
 ظنوا هاد و لکن البر من اتقى و اتوا المیوت من طمعت ابوابها انا خیر الله
 و علی مقارنها فن اسرنا الخیر الله طلیات المفتح من خیر یعلم و علی که
 انحر انعت هر که خیرانه را می خواهد باید که بیدار بیدار کند علی تا روح را بزرگ
 حق را از داخل علی بیدار کند و لغد ضیاع با الحق و لکن اگر که الحق را از حق
 علیت که خداوند می فرماید صراط مستقیم فانتجوه و لا تتبعوا السبل ففرق یکم
 عن سبیل علیت که طلاق عالمیان می فرماید و جعلنا لهم صدق علیتا علی است
 بر عظمه و عصر شنیده امیر دم در باره علیت که می فرماید الرحمن علم القرآن
 خلق الانسان علمه البیان در باره علی می فرماید انما اعطیکموا حده تنارا
 نصیحت یکم از بهر آن که بر و علی کید و پس است که می فرماید هذا کتابنا با نطق
 علی که با الحق قرآن خودش حرف نزن لکن محمد و علی حرف نزن شد و ما
 احکام قرآن و کتاب خدا می کند علی عین الله و حبیب الله و لسان الله و انشیر
 بیان و زبان فرمود بجهت آنکه بر بان ظاهر می کند انسان هر چه را می خواهد و حق
 علی احکام الله را ظاهر می کند لحد شرب العلم شربا و یفعل لهک در شرب
 خداوند آنچه جمیع مردم محتاج بود نه خست از این آموخت و من علی و شتم
 و سلطت رجب ان یجعل العلی اذن واعیه ارضا سولی کریم که در
 کوشش شما به خداوند و فاش مرا اجابت نمود و آید و فیها اذن واعیه را

در حدیقه

تا از فرمود ما مع منی شبیه الا حفظه و اگر در دروازه است و علی می کند
 علی هم می کند قل هذه سبیل الحق الی الله علی تصیری انا و من تبعنی
 علی اهل کسیت که متابعت من کرده و تصدیق من نمود و لولا ان لقول فیه
 الطوائف من امتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم لعلت منه معا
 لا من ملاء من المسلمین قلوا او کس و الاخذ فی التراب من تحت
 قد میه لیلون بنی لک البرکة اگر عیسی سیدم انیکم بود طایفه از است
 من و باره و علی طایفه نصاری و حق عیسی گفتند هر آینه و باره می کشم شما فی چند
 که می کشد شش بر فرزند از اهل اسلام مکران که خاک قدم او را بر داشتند مرا بر که
 لوان المرات و الارض و ضعیفی کف و وضع ایمان علی کف کف لریح
 ایمان علی انها الناس بایند که عند علم البلاء یا و المنا یا و الوصایا
 و القضا یا و الاصابه الاصاب و الاصاب و بولد الاسلام
 و مورد الکفر و فضل الخطاب و عند علم الکتاب امیر دم علم و
 من است من جزا و در نزد علی است و علی در میان نه هم حق کبر از علم است
 شده است و لعلت تا که هم فیه و علی در آن یک قسمت م با سایر حق شریک
 حق بود اعلم به منم دوران یک فرزند علم از سایر مردم است چند نفر از کجا
 خود را نام بر دو هر کدام را تقریب کرد که در فلان صفت از هم بهتر است از هر
 فرمود خص علی من بینهم لعل العلم القضا و علی یا یزید است و اصحاب
 من خصوص است بلم تفاوت و حکومت میان خلق اعلم و احق و احسن و علی
 القضا و علیه کالمرأ و علی و الرا و علی کالمرأ علی الله و هو علی حد

در حدیقه

اشرف بالله قتم و اذا دعوا الی الله فالحسب الله و لعلکم بیهم افا
 انما فریق منه مع حوص امیر دم علی میانه تا شش بی بن ذکر یاست که رقم در باره
 او می فرماید یا ایها الیها الناس الی تارک فیکم جلیس
 من در میان تا در میان تا می گذارم الجبل کما یوصل به الی المغیبه من هر چه
 است که بان متصل شوند و تصود بر سنده در میان جبهه جلی می کشد که است
 با و بیکرند و از حق چای چای می آیند پیغمبر فرمود من میمیرم لیکن در میان حکم
 در میان تا می گذارم بی قرآن است که کبران است خداست و کبران بدست
 شایسته و یکم بر علم من علیت و هو جلی الله المبین و احسنو الجبل الله
 حیفا و لا تقرقوا و رجاء و کفر فرود الی تا ازل فیکم الثقلین منی نصیر قات
 حق بر علی الخوص کتاب الله و عیسی بن هر دو جدا نیستند و در دست
 که در کما و حوص کوشش بر من وارد می شوند و من از انا سولی خواهم که که است بیدار
 با شایسته و تارک و دنیای را می کشد و دنیای را می کشد که از من آمده بود و از حق
 شایسته یکم و در فرمود حکم ان قصیده شایسته که می فرماید علی فرموده و قضا تم قبول
 واقع و جا رسته در صاحب اسب صحاف وار و می باید او بیا مقولی در کف استغفار
 که می کرد و عرض کرد یا رسول الله ما جال بودیم و در حق و حق می گذاریم
 تو قیم شاد حق علی ما دعا کنید تا خداوند از نقصی ما بگذرد و ما را عا رفا
 کند و حق علی جناب رسول و باره انها استغفار نمود علی چونکه انکار را
 مردم در حق علی از پیش مکرر شنیده بودند هرگاه اثبات می افتاد

مرا فرمود

مرافعه امیر و حضرت میب و ند و لم یقصد ص الیه احد قط فقال له غذا و قد
اتفاق بیضا دکی مستند و قضیه میب و ند و حضرت در جواب بگو چنانچه حکم
غیرت است مستند لای میب و ند و حکم انما یفصل القضا مکانه هاتجا که بر و اسرا
میکنند از دایم بعد از مدتی میامدند و بار از حضرت سوال میکردند هاتجا
اول را میفرمود و اگر کسی خدای را که میگوید در مسند حکم میکردند خلفاء معاشرین است
بودند تا آنکه احتجاجات حکم میکردند و سلا یوخذون الا بقوله انوقت علی بفر
حضرت میکردند و سخنان دیگر را طرح میکردند که میب و ند بگویند یا عمر حکم کرده
بود حضرت میفرمود که خطا کرده اند حکم خدا در این قضیه است قبول میکرد
و حکم آنها را میبردند چنانچه مخالف و موافق دست و دشمن شیع و سنی
فوتنه اند که هر دو حقا در موضع کلمه کلا علی لهلک علی و اینها در موارد
بود که عمر حکم کرده بود و حضرت حکم او را میبردند و بسیار بود مسند از عمر
میبردند میب و ند میب و ند معضله لیس لها الا ابو الهیثمینة بیدار شکست
و کسی غیر از حضرت جواب او را نمیداد بگوید میب و ند حضرت علی بیا بیدار شکست
شایدیم که بغیر میفرمود و حکم یونی فی بیده کیبک جواب این معضله میبرد
میفرمود بگوید سزاوارست که او را زحمت بدهم و حاضر کنیم بلکه ما باید بد
چنانچه او سرور و او را احترام کنیم تا حل شکل ما کنند عیث او را حلالی شکست
نکند اند منکر شده که در حقا در موضع خلیفه تا لولا علی لهلک عمر گفت
یکی از این موارد نقل میکنم در بحار الانوار و عوالم العلوم مذکور است و همچنین در
سناب این شهر شریب ایراد نموده که در زبان طانت عمر شش هزار و زبیر

نور

کمر نشسته و آوردند که زنا کرده بودند اصبح بن نباهه میگوید حکم عمر بر جمیع الرجال
عمر میفرمود که ان شش نفر را سزاوارست که جناب امیرالمومنین شنیده به سجد تن
آوردند و فرمودند حکم خدا بر این نیست که تو حکم کرده قالی ناقص ما است
قاص عمر عمر کرد و آنچه حکم خدا و رسول است بفرمایند از حکم خود رجوع کنیم بفرمود
بفرمود که اگر از او شنیده ایم که میفرمود علیه ما قضا حکم علی جناب امیر فرمود
یکبار آوردند شخصی اول را که آوردند ۱۱ نفر ضرب عنقه فرمود و زبیر
زدند و امر بر جمیع المائات و قدم المائات قضیه الحدی سنی را پیش آورد
حکم کرد و داد تا زبیر زدند و قدم المائات قضیه الحدی سنی را پیش آورد
حضرت عمر را آوردند و قضیه سنی را زبیر زدند و عمر گفت کیف ذالم
یا ابا الهیثمینة میفرمود در یک قضیه حکم مختلف کرد قال اما الا قول
فکان ذمیا فی سبلة فتح عن ذمته فرمود اولی میفرمود بود که باین
مسلمان زنا کرده بود و از ذمته میزدند و زبیر حکم او را کشید و گردن زد و باین
ضرب چل حصن فرجه و دینی میزد بود که زبیر در خانه داشت و با وجود آن
که در کشتی در شرف او میفرمود ان بود که سزاوارست اما المائات قضیه الحدی
قضیه الحدی سنی را پیش آورد و زبیر زدند و قدم المائات قضیه الحدی سنی را پیش آورد
نمی فرمود بیه لطف الحدی چنانچه غلام بود و در شرف لطف خدا آرا زدند
بنگاه تا زبیر زدند اما الحاسن مغلوب علی عقله قضیه سنی را زبیر زدند و زبیر

نور

تقریبش کردم عمر گفت لولا علی لهلک عمر و عمر میفرمود در این واقعه خطا کرده
بود و هر جلا که شده بود لولا علی لهلک عمر و عمر میفرمود در این واقعه خطا کرده
یا ابا الهیثمینة میفرمود که من میفرمود و فرموده بایم تا علی صاحب بصیرت و دانش
میباشد که قطع نظر از سایر کالات همین قضا تا در احکام احتجاج و دلیل امامت و حق
اوست علیت ان در کوا رب جهان اولویت اوست قضا ان یهدی الی الحق
الحق ان یبع من لا یهدی الا ان یهدی فیما لکم کیف تحکون و بار
سفر باید هل یستوف الذین لا یعلمون و الذین لا یعلمون و همچنین
در قصه آدم میفرماید که قالت الملائكة اجعل فیها من یضد فیها و یضد
الذما و نحن نبع یضدک و یضدک لک قال انی اعلم ما لا تعلمون
و علم آدم الا سماء کلماتی ثم غر صمغ علی الجلا نکه فقال ان یستوف باسماء
خویر ان کسر صا دین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا
انک انت العلیم الحکیم قال یا ادم انهم با اسماء هم فلما انهم
با اسماء هم قال الماقل لک انی اعلم عیب الطوایر و الخیر
و اعلم ما تبذلون و ما تکتون بل نکه صا سید که آدم حق است خلافت
از فرشتگان لا نه اعلم صمغ با اسماء و افضل صمغ و علم الانباء
و قال فی قصه طالوت و قال لهم یتیم ان الله یتلک لکم طالوت
سلک قالوا انی له المملک علینا و نحن احق بالمملک منه و لم یزل
سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم و زاده بطة فی العلم
والحجم و الله یتلک لکم من یتاء و الله واسع علیه بیان فرمود

نور

بجهت تقدم طالوت زاید علی علم او و قوت و نجاة و است خلاصه مقال دین
قصیه حکم انحضرت امیرالمومنین در باره یغیر زنا کار یک حکم هم در خصوص لای کرده
ماست است از هم بفرمود باز در کتاب سناوت نقل کرده که در غلامی میرا من و زبیر
که انرا کشته بود عمر حکم کرد و علامت بکشد جناب امیرالمومنین انرا علامت
کرد اما بیت را کشتی قال خلیفه علی بنی و انی فی ذاتی عمر کرد و بجهت انحضرت
با من فرمود که کشتی اندام مرا کشت و دستهایم را حکم کشت و قهر و قهر با
من هر چه خواست کرد حضرت از خویشان اما مقتول براسید یا دین کردید او را
عمر کرد و بی جلا از دین فارغ شدیم فقال لعل حبس العلامه را کشت
هنیه حد تا حق قهر ثلثه یا امیر حضرت بفرمود و بگو غلامی کشته تاسه
روز روز چهارم او لیک مقتول حاضر شود تا من حکم کنم درین قضیه چون روز چهارم
شد او لیک مقتول حاضر شد فاخذ علی سید عمر و فرمود و وقت علی قهر مقتول
حضرت دست عمر را کشت با مردم رفتند بر سر قبر اما مقتول قال هذا قهر
صاحبکم قالوا لعمر فرمود قبر را شکافتند فقال اخر حوا یتیم فرمود او را
از قبر بردن بپارید و خاطر را فرمود و در قید شینا نگاه کردند که کشته اندیدند
ما خبره بذالمک عرض کردند در قبر بیت فقال الله اکبر و الله با کذب
و کاذب بحد قسم دروغ نکند و هرگز بر منبر دروغ نه بستم سمعت رسول الله
یقول من یحل علی قوم لوط همیوت من غیر لوطه فهو موقبل الی ان یوضع
فی قبر لم یکت اکثر من ثلث حق الله الا من الی حمله قهر لوط
المهلکین فحش معصیه شنیده ام از رسول خدا که فرمود هر کسی که لوط کشته و زبیر

نور

اولئك الثاني قبل ان ينزل الناطق الى الموح الثالث قد كان اذا
قرنه عليه اسرائيل الرابع قد جبرئيل اذا قرنه عليه ميكائيل الخامس
نزل له في بيت المعمور في ليلة القدر السادس نزل عليه جبرئيل على قلبه
ليعلمه هو لا يتلوه على الناس وذلك في اول شهر رمضان السابع نزل
عليه تسلا وتمة اول المبعث الثامن نزل له في كل ليلة القدر على
امام العصر سلام حتى مطلع الفجر التاسع نزل له في الاسماء العاشر نزل
في النيران وهي القرابة الحاشية نزل له في القرباس الثاني عشر
في القلوب الثالث عشر نزل له يوم المحرم طيبة محبته الرابع عشر نزل
في الجنة وله درجات يقاربه اقربا من كل ذلك من الرواية
المجمعة وكيفية هذه المظلال الحسنة ايضا له اربعة عشر
من لافي صفا وله ايضا اربعة عشر من لافي مصائبه ونقصاته
عشر واربعه عشر ترويها الملك الاكبر فتقول في بيان منازل مراتبه المنزل
الاول نزل خلقه نور قبل خلق النار خلق النار منزله المتعلق بالقرين
منه حالات محمد فابعد عن عيونه وقوفه وحامله وقدامه وقوله

في

ومحبته وقوله وسفد ورفقه ومجى ذلك في الروايات الثالث
منزل المتعلق بالجنة وله في كليات من كونه نحر فيها ونحره
فقط الاذن الزهره سلام الله عليها ورفقه للجنة وقطرها ورفقه
ركائها الرابع منزل كونه نور في الاصلاب الشامخة الخامس منزل كونه
نور في الارحام المحتره خصوصا عند الحمل به من الطاهر الزهره فانها
قالت لما حملت به ما كنت احب الي المصباح في الدنيا في المظلمة
السادس على يد لعنات بحورية التي ارسلت قاطلة لمحو العيون
السابع منزل في حيد النبي وله في هذا المنزل مجالس العزة الشريفة
وكعبه الكريم وجرى الحمر وصدده المعظم وطهر الفهم والحكم كيفية
وكماله وكذلك لاعضاء النوح على جسد احب من سائر اعضاء نفس
لانه قد احب برضه ونزل اليه ما لم يخلق به وما شققتان
لهما على جسد احب من سائر اعضاء حبيبه ناسها نوره وكان كثر نوره
فيهما نالهما ووقف سرته فانه كان يحفظها بالثقل الثامن صدره
زهره البقول التاسع يد على عليه السلام حين كان يحمل على يديه
فيقبل رسول الله ويسكن ويقول له يا رب له يسكن فقال اقبل في

في

السيف واليكي العاشر كيف جبرئيل وعائنه مراتب كثر كان يحمل
بالقاسم من رسول الله ذلك ويأخذ منه الحاشية من رسول الله
فانه لم يصعد معه على المنبر احد الا عليا عليه السلام وحين رغبه
يوم القدر وقال من كنت مولاه فهذا علي مولاه فكتمه احد الحشية معه
واجلسه وهو على المنبر فقامه اذ في حجره فقال ايها الناس هذا احب من علي
فأعزوه وفصلوا كما فصله الله ثم اجبر قتلهم وعالي قاتله وحاذله ثم
استودعه لكل مؤمن حتى انه قد استودعه اياهم ايضا فانه علم في قوله اللهم
اني استودعك وصالح المؤمنين فيكي التماس فقال ان يكون ولا يصرو به
اقول فانه تسعون هذا الحديث ولا تكون وانما ساعدون الثاني عشر
قلب النبي فانه لم يغيره من لا خاصا وبوقعا خاصا قد وصفه هو بان لم يقع
موقعه احد فيه الثالث عشر صدر النبي في زمان خاص وهو حين يجرى
بفسه الشريعة فقد كان احب على صدره الرابع عشر قلبه في تلك الحالة
نحس عليه فانه كان محض روح في ذكر حالته وكان قل في ذلك
الوقت ما لي وليس يد لا يارك الله في بيدي ثم قال الى النبي الاعلى فانت
الروح الشريفة اجد المعبر الخامس عشر قلوب المؤمنين فان له محبة
قد عبر النبي عنها بانها مكنونة في بواطنهم فلا حظ لغيره فيقول صدق
رسول الله ثم تقول في بيان منازل له مصائبه او مصائبه في منازل له

في

الاول منزل الاصل اعلى المدينة حين اخرج عنها فضع عليه ودعيته
تارة فقال اللهم انا عزة نبوت قد اخرجني واشكي الى نبيتي اخري
فقال عند جبرئيل انا احب من ابن فاطمة قد خذ لوني وضو فتوى الثاني
منزل في المأمن لكل شيء من الاسنان والحوار والطير والجن والنجس
والنجات اعلى حكم الشراف حرم مسكرتها والمأمن بحافة له اذا اراد
اقبله فيه فارتحل الثالث ما بين مسكره والكوفة نزل من لعلها شريف له
من كل من يلها وحذ لان له من كل من يراه الرابع كنه بلا نزلها بقصد لا فاة
وفية المؤمن فقال ليما بين الذين معه حفر الرجال بها جوق والفرج ا
عنى قلى عنها قد رحل الخامس مركز في الميدان الحروب كان يرجع اليه
كلما اراد الاستراحة حين اشتغاله بالفتن والضرب ويقول حين نزل له
فيكبر لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم السادس منزل له قال فيه
خير من مصر انا لا فيه نزل نور على وجه الارض ثلثة ايام اذ اربعة ثم ارجل
الى بطنه وهو الصرا شريف المعظم السابع منزل له لرسوله ليلة الاحد عشر
في دار علي بن زييد في الحديث نزل حيث اجابته في ذلك المشهور
على الائمة ان ذلك النور نزل القور الثامن منزل له لرسوله في مجلس
ابن زبارة وهو في طريق موضع قداسة وهو خرج من نزل هذا التراب
ذلك المنزل واعظم مصيبته انه لما راه نارا لا عنده كذا لك تبسم وليس

في

الاربعون
في

في العرش
 قد اوتيتكم
 مني
 لا تفتكوا
 عدي من لا
 اسر اليكم
 من الدنيا
 قبل ان
 انزل اليكم
 صفة
 في الدنيا

لكن لما علم بان الراس قد صلب على باب المبدى صاح وقال يا سيدي
ما انتحي ان يكون راس ابن فاطمة معلوا على باب مدينتكم
وهو وربعة رسول الله صلى الله عليه واله ولا بعد هذه المنازل
كما القائل منار لخاصة في مدنفه ومحضره بهيئة خاصة واتها
منار له الى محلة الخاصة في الجنان في الدرجات التي قال المرحوم
حان لك لدرجات لثانها الا بالثلاثة واولها ما في الحديث
الحق لله بنبيه في سائر له ودرجته الخ لاله الله على العلم الظاهر
في الجاهل بين النبي

في حضانة سيد الشهداء، ونحى وارواح العالمين له الفداء، فما يتقبل
يا نبينا الله العظام الأول باب آدم عليه السلام بمحمد الملائكة
كلهم اجتمعوا يعني انه كانت قبلهم الملائكة صلت عليه الملائكة
وعاشت حول قبره وقبر من اجملهم آدم اسكنه الله الجنة الملائكة خلق
من نور الجنة والمحواليتين آدم قرين بلقيس الملائكة
من الجنة آدم قد اجتمعوا الله الملائكة قد اصطفاه الله آدم الملائكة

43

في حديث الكشي
 المعجب الكبير
 في فن الحجة
 في علم السلا
 النظم على
 قالت رقت الله
 رسول الله
 عليك السلام
 الأيام فقال يا ناظم
 أبي أحمد في
 صفا نقلت عبد
 يا الله يا ابن
 الضعيف قال

يا فاطمة اني اراك
 البالي وعظيبي
 قالت فاطمة فاجبت
 عليه
 يا لكاء انظروا اليه
 فصبوا انصبوا
 فانادوا ومجروا
 ساحة الدار في ليلة
 تمامه وكان ذلك
 فاطمة فاما كانت
 ساعة فان الوليد
 احسن عليه السلام
 قدما قبل وقال

25/1/1900

في مثل هذه الحجة على أهل الحجة واحد ثبت به وبذلك لم يصحح عليه فقال هو
يشير إلى الراس الشريف أن هذا كان ينحصر على ويقول في خير من أبي بن
إبي خير من أمه وحبلى خير من جدّه وأخير من هذا الذي قبله وما
قوله حتى يصيرني جنة فليس لأحد يؤمن بالله واليوم الآخر إلا خير من
أبي بن يد فلقد حاج إلى أبيه فقص الله لأبي لهبه وأما قوله أحي خير
من أم بن يد فليكن لقد صدق فإن فاطمة بنت رسول الله خير من أمها
وأما قوله حبلى خير من جدّه فهو لأحد يؤمن بالله واليوم الآخر يقول
بأنه خير من محمد صلى الله عليه وآله وأما قوله بأنه خير فليعلم يقرء هذه
الآية قبل الملة ما لئ الملك فلي الملك بين نشاء وترج الملك
ممن نشاء وترج من نشاء وتعدل من نشاء فتأمل يا صاحب الفكرة
قوله هذا كيف أراد أن لا يقول هذه في تلك الحالة فأعزّه فليكن
يا أرباب الهدى والحكمة والعزّة والعروة فقد أحرقت القلب قوله هذا
بطريق التحقير فنقول هذا زين السموات والأرض هذا زينة من
الله هذا عز ربّه وعزّ الزبور هذا الذي صد به رسول الله على المنبر
وقال وقال هذا حين بنى على فأعزّه هذا عز ربّه الزهر على اللام
لكن ما القائل أنا نقول هنا وما قلنا هناك فلم قد قال أحد هناك فقال
الحجة اليهودي ما قال وقال رسول الردم ما قال وقالت ربي ما قالت

今

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
 النَّبِيِّ وَعَلَى
 أَهْلِ بَيْتِهِ
 وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
 وَتَقَبَّلْ مِنْهُمْ
 يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَآلِ
 مُحَمَّدٍ
 وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
 وَتَقَبَّلْ مِنْهُمْ
 يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ

ثم انظر الى الطابقين الذين بين يدي ان البس لاحتواض القطين ولسته ودرته
الظاهري وحدة النار وحرارته واستعملته واحرقه فتقبل قطرة عليه
ولم يلط الى ما في الطين من انه ميت الزهر والادوارد والرياحين
والحجوب والنار والاختار وسعدن كل الفترات وانواع الحياه
وحازن الماء الذي به قوام الحياه وغير ذلك ومن يد القيا واي نفسه
جائت على التمر ورأس الحين مقطوعا مريضعا على الفت قد حدثت الظاهره
وسكت حرمانه ورأى اتباع نصه مرتين بانواع المزيه والالب الطاهره
سجين سجينين وافيض مجدسه فتقبل قطرة عليه واجتج بذلك على ان الله
قد اتاه الملك وانه قد اعز به ذلك وانه قد اخل الحين ولذا قرء هذه
الايه ولم يلقف اللتين الى انه هذه الحاله هو الذليل وان الحين ^{جذالوم}
هذه الحاله هو العزيز وان الله في الملك للحين بحاله هذه وخرج الملك
منه ففعله ما فعل ولذا اجاز سبه كل المخالفين الذين لا يحجرون سبه
من اختلاف واحد ملك الحين قلوب اهل الدنيا كلهم بما جرى عليه قري
قلوب الكفار منكسر عليه وراغبه اليه فاذا اردت ان تعرف مصداق
تعرض من تشاء وتذل من تشاء فانظر الى قريه عبد الله وقريه زباده
وتبينه واوضاعه وعمارته في كل يوم من يوم قتله الى ابد الدهر والظن

13

الحقير من ذى الشام من يوم قهره الخالق كل من لم يحط به لا بد أن يحبه
بالجارة ويحل كل من يراد المروءة عليه الحجة من بعيد يفعل ذلك
المشيع والستة واليهود والنصارى وقد حارب ان من لم يضره محرم
لم يقق حاجته وقد صار له عظام من الحجار الجم وقد هتته على بطون
تحمله هذا ربيب بنت علي في كمالها معد وهي حبيبة قد كبرت
لها عزا نامت على ادم عليه السلام ابلى بمفارقة اخوته بقصد ودفعة
لا تدركها مخرج من ذلك الامس وياض القدس الى الارض المبركة
معدن الآفات والشرد والسماع والمزيات فكل تغيرت
البلاد ومن عليها فوجه الارض مفرق تغير كل دى علم ولون
وقل بشاشة الوجه الملبح الحبيب قد ابلى بمثل ذلك مخرج دفعة
واحدة من حبة اجتماع الاحبة والاولاد والاخوان كل ذلك فظرف
ساعتين من الزمان كما فى الرواية انه لما لم يبق احد مخرج غلام من
الابنية وفى اذنيه درتان وهو مذخور يلقب بمسما ومما لا يخفى
هنا من شبيب فخر به بالتيق فقتله ولما لم يبق احد فماتوا من قتل
لا حية ابقى ولدى ما تاها به وجهرى ما جرى ولما لم يبق ذلك الرجل

البغداد

العالم يكن احد يتكلم معه الا لثاء فانادى من عند من
 الثاء وشي بعده وراى البلاء ومقر لا احد معه انشاء كما انشاء ادم
 رائد كما انشد ودعى ربه كما دعى ادم عند فراق الحنة ادم في كبر
 وروى ما ثا سنة احيى كجاء فيم راحد وهو يوم عاشوراء في مواضع خاصة
 ولكن بكاءه لا يقاس بكاء ادم فان بكاء ادم فراق لاجل نفسه وبكائه عليه السلام
 فخرته وترحم على حال من كان يبكي عليه لا لاجل نفسه بكاء ادم كبر طويل حرب
 الانهار من دمره بكاء احب كان قصير لكن بالدم من ينبوع قلبه بكاء ادم
 كان مقرونا بالقتل بكاء احب لم يكن له من يبع بكاء ادم ولله واحد قاتل
 بكاء احب لآخوته واولاده وبني عماله واحبابه واهله وصاله وخاله
 بكاء ادم قد اتى في تحصيل الموت والبقاء لمرورته ولنفسه ما لم يتل
 به احد فلم يكن في الارض من اسباب تحصيله شي فكان محمد في تحصيل
 علمه اسبابه وعلمه بلا معاون من انبياء عنه وهذا شي مقتضى نهاية
 العسر ولو لا تاييد الله كان مستعذرا و احب قد اتى في تحصيل اسباب الماء
 لدفع غشش اطفاله وعياله لما منعهم الماء المبدل الموجود بحاري
 فتعفى ذلك ازواج القتب تحمل في اعمال اسبابها ازواج انثا المدينة
 والنفية فارة بالوعظة لهم بنفوسه وارة بارسال من يظهر وارة

2000

بارساي من يطلب منهم وتارة بالارسل ستر ليل وتارة يحجر البشر
وتارة بالاستسقاء لعلها العناء فقط الحق لمن من اهل الفضل
وتارة بالاستسقاء لعله فقط وتارة باريته ايامه يتلطف عطشا
وتارة باستبقائه نفسه لغفه ومحضه يحو بنفسه ادم حصل
بعد التبر الطعام احيان مع هذه المتاعب المتان قضى عطشا
روح العالمين له الصلاة ادم ابلى بان قبل قابل هابل ورفقه
ولم يدوم له لان الارض شربت دمه طعن الارض فلم تشرب الدم
بعد ذلك احيان راي عليا الربا الربا غير مدون ولا مكتف قد
قواه رذيله كذلك ادم بكى على هابل اربعين يوما ولد فادحي
اجلقت عنه هبة الله فقول له احيان بكى على ولده نصف ساعة
فقابل اربعين سنة في هدم قواه ثم اصعب بعد ذلك بعلى اخرته
فارق ذلك عليا اخر باب الولى ادرى رفعه الله مكانا عليا
بين السماء والارض احيان رفع صده مكانا عليا ورفع روحه
مكانا عليا ودمه مكانا عليا ورفع مثله مكانا عليا ورفع ربه مكانا عليا
ولكل تقيل ادرى شفع في ملك واحد احيان شفع في مدين فطرس
ودردايل ادرى قد ابلى بالفرار من السلطان ونفرت الاعوان
ويجوعه اذ ان ثلثة ايام احيان قد امتحن بالفرار لئلا يقل في محرم
احتراما للمحرم وامتحن بالمقاتلة ايضا وابلى بالمشي ثلثة ايام

محمد بن محمد

عليها السلام قما
 طاعتك الا ساعة
 قد رآي الحسين
 عليه السلام قد
 اتبل وقال السلام
 عليك يا نبي
 رسول الله فقلت
 وسلمت السلام
 يا ابا محمد ورحمة
 الله وبركاته
 فقال في انفسهم
 عند راحة خبيثة

حتى قد برأه بالملح ان حتى قصه باب نوح عليه السلام نوح بنوح المين
 واخبر عليه السلام وسيد شباب اهل الجنة احمين نوح من شرف بيته
 وهو محمد الكوفة احمين شرف مدنه على سعد الكوفة من جهته
 نوح قال الله تعالى فيه سلام على نوح في العالمين فان نوحا الناس
 من الوفا ان بسببه احمين سلام على احمين في العالمين فان نوحا
 الناس من الميزان بسببه نوح صاحب النفقة الحارثية على امواج
 الماء احمين صاحب النفقة الناجية الحارثية من بكها من طبعها
 النار نوح لبث في قومه الف سنة الا احمين عاما فكاوا لغيره
 حتى بقي مضي عليه ثلثة ايام حتى جرى الدم من اذنه واخبر لبث
 في قومه نصف النهار ودين عوم فغيره في نصف النهار حتى بقي ثلثة
 ايام مطر ما يرا من بسيل الدم من جميع اعضائه وكان ضرب في
 ساعة اكثر من ضرب الف سنة الا احمين عاما باب ابراهيم عليه السلام
 اذ قلت السلام على ابراهيم خليل الله فان شئت قصدت احمين الذي
 قرب نفسه لله فغيره النار في منبره ولم يقبل اعانة الملائكة ولم يبق
 ربه الا الخلاص منه وقال حمي من سؤله عليه السلام وان شئت قصدت
 احمين الذي قرب نفسه عن النار من الميراث والبراهم والبراهم
 اعانة الملائكة فجعل النار على امه كثره من راسه واما ان شئت قصدت

الحسين

احملي الذي قرب ولده اسماعيل وتد الجبين وان شئت قصدت
 احمين احملي الذي قرب ولده على الاكر وتد قطع الاعضاء
 على الارض ان شئت قصدت احملي الذي ارادت ساره منه
 دقيقا فاستحي من ان ير د احملي فله العدل ردا لله دقيقا
 او قصد احملي الذي ارادت منه سكنة ما فخرج ورجع خاليا وله
 يقبل لها الا يضر على تلهمك وعطشك ان شئت قصدت احملي
 الذي اسكن اهله بوادي روى روى وعندهم قربة ماء فخرج من
 باب الكعبة وقال رب الا اسكنت من ذبيتي بوادي غير ذي تمري لهم
 بقوله فاحمل افئدة من الناس تهوى اليهم وارزهم من الثمرات فقلت
 احملي الذي على اهد بوادي ماء فبه لا طعام عطا شايخا رى فقال
 عند مفارقتهم فعيان للأسر وقضى ان شئت قصدت احملي الذي
 صاحب الملة او احملي سبع الزحمة ان شئت قصدت احملي الذي في القيعان
 او احملي الرزق باهل البصيان فاحاب من تمك بباب يقول
 عليه السلام في زيارة احمين السلام على يقوب الذي ردا الله لهم برحمته
 وان شئت قصدت يقوب بن اسحاق ابا ابي خشر ولد قنار وولد قنار
 وهم اخي احياء واقفون في حقه فقال يا ابا مان واحد منا
 اكلمه الذئب ففوس ظهرا واذهب عينا من اكره وان شئت
 الله

والبصيرة على الرمح اسير داروا به اسواق الكوفة والنام وازفاريه
 ادخلوه فقل على الغزير لكن جعله عنده مكينا مينا و احمين ادخلوه
 على من يدعول شيت ويتعزى ويغرب ثنايه باب صالح عليه السلام
 صالح من صوب الناقة المبتلى بغيرها احمين صاحب الغيل والاطفال
 المبتلى بغيرها صالح اراد الناقة شرب يوم كلبه حيث لا يشرب
 غيرها ففعلوا ذلك ايا ما كان لهم شرب يوم ولها شرب يوم احمين
 اراد للغيل والاطفال فربا ثم قرب به ثم للطفل من عمة ثم لكبد قطرة
 فمنع من اول الامر صالح لما عرف ناقة على الماء وراغ فصيله رعاء
 وصعد الجبل والى الان يتوشح المار على ذلك احملي احمين لما
 من جهه طلب لما طفله بالهم صاح محمدا كانت نفسه فيها نقت قال
 عليه السلام اللهم لا يكون هذا هو احمين عليك من فضيلة ناقة صالح فانقم
 له وان لم تكن المصلحة الا ان في الانتقام فاعطاه حين من ذلك اقول
 من الانتقام العاجل ما منح الله تعالى واعطاء جبر الصياح هذا الطفل
 من اعانة الصاحبين في التحرف الصاحبين في المواقف والصاحبين
 في المناظر خصوصا اذ اعلا النقيح الان على صياح هذا الطفل ومصيبة النقيح

انا رآي ان ادخل
 عليكم تحت هذا الكساء
 قال نعم
 قد اذنت لك فدخل
 تحت الكساء فاحملي
 تحت الكساء فقلت
 على السلام عليك يا
 رسول الله التلوة
 عليك يا نبي
 الله انا قد رآي
 ان ادخل معكم
 تحت هذا الكساء
 قال نعم قد رآيت

اقصد يقوب الذي ابا ولد وجيد سعة بلده وهو يقوب يا ابا
 عليك من السلام سلام متاركة نبي التي قد مارقتك ان شئت
 قصد يقوب الذي راي ثوب يوسف ملطفي غير محرق فقال لعل كان
 في ثوبه نارا وان شئت يقوب الذي راي ولده ارتبا اربا لم يبق
 من ثوبه ولا جده موصفا سالا ابا يقوبت الادوية يوسف
 يربح ويلعب ففهمهم وقال في احمين ان تدعو احمين لما في
 ولده على منتهى النساء وتعلقوا به فقال رعد فانه قد اشتاق الى
 لقاء جده يقوبت جانه الشرب ثوب يوسف فاراد بيل احمين سميت
 صرته ابنه فاحملي عينا باب يوسف عليه السلام يوسف اراد
 هلاكه بعد ان فرقه بينه وبين ابيه فقالوا لا تقتلوه والقوه في
 غيابة احمين فالتقى في غيابة الحب في الماء واخبر بعد قتل احمين
 وادلاده واخوته وبعد جراحات التهام والرماح والسيوف على يده
 وقد كانت كافية في قتله نارد عليه اقلوه فكانتم اتمهاكم حمل جماعه
 لقتل المقتول لدمج المقتول احملي نوح احملي بطريق البحر يبه
 قبل التقرير ولا يطيقه التصوير يوسف بعد اللقاء في غيابة احمين
 النقطة بعض السيارة واخذوه اسير لهم وبعد شراة داروا بسوق
 مصر لبيعه احمين بعد الالتقاء مطروحا النقطة السيارة راسه

وهو

باب هودع هودع صاحب التوراة الى ارض الذي قال فكيد ولى
جميعا لا تظنرون اني قال ذلك المصليا ووقف قباله القوم
هودع قال لهم ذلك لكن ليغفروا مع جميع ذلك نعم قد صبروا بالانصاف
واضح اني صبروا بكل الذين السيف والرمح والاعيرة والسهم والحر
والصاع هودع وعصر آخر حتى قرب هذه الحين فخرت فخره وخر
تحت روضه فطعنوا فخره باب شبيب عليه السلام فتعجبوا من المستن
الذين قد راها مرسى على ماء مدين معها غنة فوجد عليه امة
من الناس يقولون ووجد من دونهم امرتين تسودان قال ما فطعنا
يقول لا نسقي غنا مكا قالنا لا نسقي حتى تصد الزمعة ولا قوة
لنا على السقي مع الناس وابونا شيخ كبير لا يقدر ان يجرى معنا فخر
جهما مرسى لما راى من شيخ الماء عنهما وعلم نصف ابهما وانه شيخ
كبير فسقى لهما الحين له نبات واخوات كثيرة وابلا اطفال الفقار
وصاحب الاخوان والاولاد ورد ماء الفرات فوجد عليه الناس
يقولون واخي يا تشر باليهود والنصارى والكلاب والحمير
ترد الماء ولا تمنع وراى عياله واطفاله تمنعون حتى بعد صدور
هؤلاء فكمهم وقد صرعهم الغضب والهم سيد كبير افضل من كل العالمين
باب اريب عليه السلام قال الله فيه انا وجدناه صابرا نعم العبد انه

باب هودع هودع صاحب التوراة الى ارض الذي قال فكيد ولى
جميعا لا تظنرون اني قال ذلك المصليا ووقف قباله القوم
هودع قال لهم ذلك لكن ليغفروا مع جميع ذلك نعم قد صبروا بالانصاف
واضح اني صبروا بكل الذين السيف والرمح والاعيرة والسهم والحر
والصاع هودع وعصر آخر حتى قرب هذه الحين فخرت فخره وخر
تحت روضه فطعنوا فخره باب شبيب عليه السلام فتعجبوا من المستن
الذين قد راها مرسى على ماء مدين معها غنة فوجد عليه امة
من الناس يقولون ووجد من دونهم امرتين تسودان قال ما فطعنا
يقول لا نسقي غنا مكا قالنا لا نسقي حتى تصد الزمعة ولا قوة
لنا على السقي مع الناس وابونا شيخ كبير لا يقدر ان يجرى معنا فخر
جهما مرسى لما راى من شيخ الماء عنهما وعلم نصف ابهما وانه شيخ
كبير فسقى لهما الحين له نبات واخوات كثيرة وابلا اطفال الفقار
وصاحب الاخوان والاولاد ورد ماء الفرات فوجد عليه الناس
يقولون واخي يا تشر باليهود والنصارى والكلاب والحمير
ترد الماء ولا تمنع وراى عياله واطفاله تمنعون حتى بعد صدور
هؤلاء فكمهم وقد صرعهم الغضب والهم سيد كبير افضل من كل العالمين
باب اريب عليه السلام قال الله فيه انا وجدناه صابرا نعم العبد انه

الفر

ابواب الحين قد وجد ه الله صابرا بل شاكرا بل راضيا ولدا وصف
بالنفس المصيبة الرضية ولم يكف فيه بانه نعم العبد بل رصفه الله قوله
بولد من سولود واخذ في عباده المخصوصين بل جعل من عباده الذي
قال في حقه سبحانه الذي اسرى عبده واكبر هو الاواب الى الله
حقيقة فانه كلما استنل طاعة شرح في اخرى اشق منها واشوق اليها
والاواب حقيقة هو اريب كبر بلا الريبة صبر على كل بلا اوجد الله
صابرا لكن لم يحمل بلا الثمالة وبلا كلف شعر باسدر حمة واكبر
يوم العطف صبر على جمع المصائب لكن لما فرغت اخيه ربيب حين اراد
اقتلوا رهايم تكن عليه مصيبة مثل ذلك وكانت عمة همتة في ارضها
الى اكيام باب يحيى اعلم ان ليحيى مع الحين عليه السلام خصصته من ثلث
وجه الاول انه قد ورد بالانحوص ان الحين لم يزل في شيا
كثيره الثاني انه ورد عن النبي ان في النار من لم يلايقيها احد من
المخلوقين الا قال لي يحيى بذكر يا وقال الحين عليه السلام الثالث ان الحين
في سفره الى كبر لا كان يذكر يحيى كلما حل في منزل وكلما ارتحل عنه ولا حل هذا
المحضات نذكر في التطبيق امور ثلثة الاول بيان مواريده الثاني
ما كان يذكر في حقه وتراجه الثالث في بيان ما روي عليه في حضرة ما
ويجمل كيفية رائل على الامم الثالث على الامم المظلم فتصعد به تارة

ابواب الحين قد وجد ه الله صابرا بل شاكرا بل راضيا ولدا وصف
بالنفس المصيبة الرضية ولم يكف فيه بانه نعم العبد بل رصفه الله قوله
بولد من سولود واخذ في عباده المخصوصين بل جعل من عباده الذي
قال في حقه سبحانه الذي اسرى عبده واكبر هو الاواب الى الله
حقيقة فانه كلما استنل طاعة شرح في اخرى اشق منها واشوق اليها
والاواب حقيقة هو اريب كبر بلا الريبة صبر على كل بلا اوجد الله
صابرا لكن لم يحمل بلا الثمالة وبلا كلف شعر باسدر حمة واكبر
يوم العطف صبر على جمع المصائب لكن لما فرغت اخيه ربيب حين اراد
اقتلوا رهايم تكن عليه مصيبة مثل ذلك وكانت عمة همتة في ارضها
الى اكيام باب يحيى اعلم ان ليحيى مع الحين عليه السلام خصصته من ثلث
وجه الاول انه قد ورد بالانحوص ان الحين لم يزل في شيا
كثيره الثاني انه ورد عن النبي ان في النار من لم يلايقيها احد من
المخلوقين الا قال لي يحيى بذكر يا وقال الحين عليه السلام الثالث ان الحين
في سفره الى كبر لا كان يذكر يحيى كلما حل في منزل وكلما ارتحل عنه ولا حل هذا
المحضات نذكر في التطبيق امور ثلثة الاول بيان مواريده الثاني
ما كان يذكر في حقه وتراجه الثالث في بيان ما روي عليه في حضرة ما
ويجمل كيفية رائل على الامم الثالث على الامم المظلم فتصعد به تارة

باب هودع هودع صاحب التوراة الى ارض الذي قال فكيد ولى
جميعا لا تظنرون اني قال ذلك المصليا ووقف قباله القوم
هودع قال لهم ذلك لكن ليغفروا مع جميع ذلك نعم قد صبروا بالانصاف
واضح اني صبروا بكل الذين السيف والرمح والاعيرة والسهم والحر
والصاع هودع وعصر آخر حتى قرب هذه الحين فخرت فخره وخر
تحت روضه فطعنوا فخره باب شبيب عليه السلام فتعجبوا من المستن
الذين قد راها مرسى على ماء مدين معها غنة فوجد عليه امة
من الناس يقولون ووجد من دونهم امرتين تسودان قال ما فطعنا
يقول لا نسقي غنا مكا قالنا لا نسقي حتى تصد الزمعة ولا قوة
لنا على السقي مع الناس وابونا شيخ كبير لا يقدر ان يجرى معنا فخر
جهما مرسى لما راى من شيخ الماء عنهما وعلم نصف ابهما وانه شيخ
كبير فسقى لهما الحين له نبات واخوات كثيرة وابلا اطفال الفقار
وصاحب الاخوان والاولاد ورد ماء الفرات فوجد عليه الناس
يقولون واخي يا تشر باليهود والنصارى والكلاب والحمير
ترد الماء ولا تمنع وراى عياله واطفاله تمنعون حتى بعد صدور
هؤلاء فكمهم وقد صرعهم الغضب والهم سيد كبير افضل من كل العالمين
باب اريب عليه السلام قال الله فيه انا وجدناه صابرا نعم العبد انه

باب هودع هودع صاحب التوراة الى ارض الذي قال فكيد ولى
جميعا لا تظنرون اني قال ذلك المصليا ووقف قباله القوم
هودع قال لهم ذلك لكن ليغفروا مع جميع ذلك نعم قد صبروا بالانصاف
واضح اني صبروا بكل الذين السيف والرمح والاعيرة والسهم والحر
والصاع هودع وعصر آخر حتى قرب هذه الحين فخرت فخره وخر
تحت روضه فطعنوا فخره باب شبيب عليه السلام فتعجبوا من المستن
الذين قد راها مرسى على ماء مدين معها غنة فوجد عليه امة
من الناس يقولون ووجد من دونهم امرتين تسودان قال ما فطعنا
يقول لا نسقي غنا مكا قالنا لا نسقي حتى تصد الزمعة ولا قوة
لنا على السقي مع الناس وابونا شيخ كبير لا يقدر ان يجرى معنا فخر
جهما مرسى لما راى من شيخ الماء عنهما وعلم نصف ابهما وانه شيخ
كبير فسقى لهما الحين له نبات واخوات كثيرة وابلا اطفال الفقار
وصاحب الاخوان والاولاد ورد ماء الفرات فوجد عليه الناس
يقولون واخي يا تشر باليهود والنصارى والكلاب والحمير
ترد الماء ولا تمنع وراى عياله واطفاله تمنعون حتى بعد صدور
هؤلاء فكمهم وقد صرعهم الغضب والهم سيد كبير افضل من كل العالمين
باب اريب عليه السلام قال الله فيه انا وجدناه صابرا نعم العبد انه

باب هودع هودع صاحب التوراة الى ارض الذي قال فكيد ولى
جميعا لا تظنرون اني قال ذلك المصليا ووقف قباله القوم
هودع قال لهم ذلك لكن ليغفروا مع جميع ذلك نعم قد صبروا بالانصاف
واضح اني صبروا بكل الذين السيف والرمح والاعيرة والسهم والحر
والصاع هودع وعصر آخر حتى قرب هذه الحين فخرت فخره وخر
تحت روضه فطعنوا فخره باب شبيب عليه السلام فتعجبوا من المستن
الذين قد راها مرسى على ماء مدين معها غنة فوجد عليه امة
من الناس يقولون ووجد من دونهم امرتين تسودان قال ما فطعنا
يقول لا نسقي غنا مكا قالنا لا نسقي حتى تصد الزمعة ولا قوة
لنا على السقي مع الناس وابونا شيخ كبير لا يقدر ان يجرى معنا فخر
جهما مرسى لما راى من شيخ الماء عنهما وعلم نصف ابهما وانه شيخ
كبير فسقى لهما الحين له نبات واخوات كثيرة وابلا اطفال الفقار
وصاحب الاخوان والاولاد ورد ماء الفرات فوجد عليه الناس
يقولون واخي يا تشر باليهود والنصارى والكلاب والحمير
ترد الماء ولا تمنع وراى عياله واطفاله تمنعون حتى بعد صدور
هؤلاء فكمهم وقد صرعهم الغضب والهم سيد كبير افضل من كل العالمين
باب اريب عليه السلام قال الله فيه انا وجدناه صابرا نعم العبد انه

الفر

في يوم الجمعة من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٤٠ هـ

وَصَفَتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ
الَّذِينَ هُمْ قَطُورُ رَأْسِهِ وَأَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي
وَأَسْتَعْمَرْتُ كَهْمَهُ
وَضَعُ رَأْسَهُ بِالْأَيْدِي بِرَفْقٍ وَقَطَعَ أَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي
وَقَعَ مِنَ الْفَرْشِ عَلَى الْأَرْضِ بَطْنُ الرِّيحِ عَلَى خَاسِرَتِهِ ثُمَّ
إِلَى أَنْ يَمُوتَ قَوْلًا
قَطَعَ رَأْسَهُ أَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي سَكَنَتْ عِدَادُهُ
فَأَتْلِيهِ بِذِكْرِ وَاحِدَةٍ لِلْكَائِنِ مِنْ أَدْلَى مَرَّةٍ إِلَى آخِرَةٍ وَأَنْ شَتَّ
فَقَالَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي لَمْ يَكْتَفِرْ مِنْهُ بِأَصَابَةِ أَرَبَةِ الْأَنْ رَيْتِهِ
إِنَّ أَوَّلَ اللَّهِ مُنْذَرًا
وَمَا وَهَبَ ضَرْبَتَهُ وَمَا وَهَبَ طَعْنَتَهُ وَمَا أَصَابَ مِنَ الْقَطْعِ
وَالْخَرِّ وَالرَّيِّ وَمَا أَصَابَ أَجْبَدُ بَعْدَ الْقَتْلِ مِنَ الرِّيحِ وَهُوَ
وَسُعْدُ نَاقُوتٍ
فَطَهَّرَ الْعِدَادَ بِالسَّبَبِ إِلَى الرَّأْسِ بَعْدَ الرِّفْعِ وَادَّارَتْهُ
وَصَلَبَهُ فَلَمْ يَكْفُرْ بِذَلِكَ كَلِمَةً فَعَلُوا بِرَأْسِهِ ثَلَاثًا وَشَقَّتِيهِ
فِي جَانِبَيْ عِدِيدَةٍ أَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي أَهْدَى رَأْسَهُ
مِنْ بَيْتٍ إِلَى بَيْتٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَكَانَ قِيَاسُ أَكْبَحَ عَلَى الْمَلِكِ
وَبِكَيْ عَلَيْهِ وَأَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي أَدْبَرَ رَأْسَهُ فِي بِلَادٍ كَثِيرَةٍ وَأَهْدَى
تَارَةً ثُمَّ آخَرَى ثُمَّ آخَرَى أَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي مِنْ نَفْخِ
رَأْسِهِ وَهَوَى الظَّالِمُ الْأَرْضَ تَغْيِيرًا لَهَا وَأَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي
الَّذِي مَطُورًا حِينَ وَضَعَ رَأْسَهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلْعِينِ الْأَرْمَاحِ فَيَتِيمٍ
طَائِلُ نَفْسِهِ

في يوم الجمعة من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٤٠ هـ

فَكَانَ تَسْمِيَهُ هَذَا أَكْبَرُ مِنْ جَمِيعِ حُرُوفِ عَيْتِ عَيْنٍ لَمْ يَنْدُ عِنْدَ
سَمَاعِ هَذَا الْمَقْبُومِ وَأَنْ شَتَّ أَقْصَدُ مَطُورًا أَسْبَحِي أَخْرَجَ لِيُجِدَ
حِينَ ارْتَدَّ قَتْلُهُ وَحُجُورُهُ بِأَعْلَى تَمْرٍ وَلَا عِيَالٍ وَلَا أَطْفَالٍ وَأَنْ
شَتَّ أَقْصَدُ مَطُورًا أَخْرَجَ مِنْ أَكْحَامٍ فِيهَا نِسَاءٌ جَارِي عَطَانِي مَهْرًا
غَيْرِيهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ كُلِّ رَجُلَةٍ تَنَادَى وَتَقُولُ إِلَى مَنْ تَكَلَّمَ لَمْ
يَسْكُنْ فَيُخْرِجُ قَلْبَهُ بَنَتْ صِدْقَ نَفْسٍ عَلَى رَجُلِيهِ وَتَقْبَلُ يَدَهُ وَتَصْبِيحُ وَرَدًا
وَأَعْنَاهُ وَانْتِهَالُ سِرَاهُ فَيَرْجِعُ وَيُجْلِسُهَا فِي حُجْرَةٍ وَيَقُولُ لَهَا لَا تُخْرِجِي
قَلْبِي مِنْ حُجْرَتِي مَا دَامَ بِي الرِّيحُ فِي جِهَتِي فَأَذَانِي فَانْأَلِي
بِاللَّهِ تَائِيَةً بِأَمْرِ النَّوْكَانِ وَأَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي قَتَلَ رَجُلًا
قَرِيبًا وَأَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي قَتَلَ رَجُلًا عَشْرَتَانِ أَنْ شَتَّ أَقْصَدُ
بِالسَّلَامِ حِينَ يَقُولُ هَذَا الْكَلَامُ بِحَسْبِ اللَّهِ ذِكْرُ الْفَتَى وَلِيَمِيقَ مِنْ رَمَاهُ
عَلَى الْأَرْضِ الْأَقْفَرِ كَأَنَّهُ تَلْفِظُ سِينٍ حَتَّى أَتَيْتُ بِهَا سُرْبِلَ فَكُنْتُ
الْعَبْدَانِ أَوَّلِي الَّذِي دَخَلَ عَلَى التَّرَابِ وَتَرْتَلُ بِالْأَتْرَابِ وَرَدَّ مَهْرِي
عَلَى رَمَاهُ عَلَى الْأَرْضِ الْأَقْفَرِ لَمْ يَأْخُذْ بِهَا يَدُهُ وَرَمَى بِهَا عَلَى وَجْهِهِ
رَمَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَلَمْ تَرْجِعْ لَوْ رَقَعَتْ عَلَى الْأَرْضِ لَا تَقْبَلُ بِأَهْلِيهِ وَلَكِنْ
شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي دَخَلَ مِنْ الْفَقَاءِ وَأَنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي
خَرَّ رَأْسَهُ بِجَنَّةٍ وَاحِدَةٍ مِنَ الْمَدِينَةِ وَلَكِنْ شَتَّ أَقْصَدُ بَرِيحِي الَّذِي خَرَّ رَأْسَهُ
فِي الْمَدِينَةِ وَالْأَنْ

وَأَقْبَلَ السَّلَامَ وَطَلَعَ
بِالْبَلِيلِ وَالنَّاسِ
يَا مَهْ فَقَالَ عَلَى يَأْسُورٍ
أَقْبَلَ مِنْ رَأْسِهِ وَبَدَنِهِ فَيُشَقُّ شَتْلُ جَمِيعِ السَّلَامِ عَلَى بَرِيحِي الَّذِي وَضَعَ رَأْسَهُ
هَذَا مِنْ أَمْتِكِ
فَقَالَ يَأْقُوعُ أَوْيَا لَقَدْ
مَا أَطَابَ الْكَلَامَ مِنْ
قَالَ وَاصْبِرْ وَاصْبِرْ
سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ
لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
عَشْرَ مَرَّاتٍ وَاطْعَامُ
الطَّعَامِ وَنَفَقَةُ
الْعَمَلِ عَلَى عِيَالِهِ وَ
الصَّلَاةُ بِالْبَلِيلِ وَالنَّاسِ
فِيَا مَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ
وَالْعِشَاءَ

الْبَلَاءُ عَلَى الْحَقِّ فِي الْفَهْمِ مِنَ الْعَبْرَةِ كَمَا نَدَى أَكْبَحُ نَدَى شَرِّ عَيْتِهِ
فِي الْبَحَارِ الْمَدَامُ مِنَ الْخُورِ كَأَنِّي الرَّوَايَةُ أَنْ كُلَّ جَمْعٍ وَمَدَارُ كَانَ يَرْفَعُ عَشِيَّةً
قَتْلُهُ كَانَ يُؤْخِذُ تَحْتَهُ دُخَانُ حَيْطٍ حَتَّى يَخْلُجُ الْفَجْرَ وَكَانَ يَأْكُلُ الْخُبْزَ وَالْمَاءَ
بِالْخُصُوفِ فَانْفَجَرَ مِنْ عَيْنَيْهِ الْخُلُقُوبُ لِحَبِيشَتِهِ تَمَازِي بِرِي وَمَا لَا يَرَى بِلَدِي
فَكَرِهَ اسْمَهُ كَأَنِّي الرَّوَايَةُ عَنَّهُ وَذَلِكَ ثَابِتٌ لَأَسْمِهِ بِالْكَافَةِ لَا لِسَمَاءٍ أُخْبِرَتِ
وَالْأَخْلَاقُ عَلَيْهِ وَذَلِكَ مِنْ يَوْمِ خَلْقِ الْأَسْمَاءِ وَقَدْ تَحَقَّقَ هَذَا الْأَمْرُ مِنْ عَمَلِهِ
أَدَمُ الْأَسْمَاءِ كَأَنِّي الرَّوَايَةُ فِي تَفْسِيرِ قَلْبِي أَهْمُ مِنْ رَمَاهُ مَوْسَى لَمْ يَزَلْ
الْحَقُّ وَالسُّكُونُ مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ الْأَسْمَاءُ تَمَلَّتْ كَثِيرَةً مَرَّةً قُبِضَ
مِنْ رُطْبٍ وَمَرَّةً طَعَامٍ مَطْبُوحٍ لَهُ وَتَارَةً رَمَاهُ وَسُفْرُجَتُهُ وَنَفَاقَتُهُ وَفَقَطُهُ
الرَّمَاهُ لَمْ تَمَاتْ فَاطِمَةُ وَالسُّفْرُجَتُ لَمْ أَقْبَلْ عَلَى عَمَلِهِ وَقَدْ كَانَتْ تَفَافُ عِنْدَهُ
فِي يَوْمٍ عَاشُورَةَ وَشَتَّهَا وَبَشَرِيحَ مَرَاتِيهَا مِنَ الْعَطَشِ قَالَ عَلَى بْنِ أَكْبَحَ
وَلَمَّا اشْتَدَّ الْعَطَشُ عَلَيْهِ اتَّزَلَّ اسْنَانَهُ فَيَقُولُ لِمَا قَتَلْتُ لِرَجُلٍ هَاشِمًا وَلَمَّا دُرْتُ
قُبْرِ بَعْدَ ذَلِكَ وَجَدْتُ رَأْسَهُ مِنْ قُبْرِ بْنِ رُوَيْسٍ شَيْعَتُنَا الْحَمِيهِ قُبْرِ
الْحَمِيهِ جَدُّ رَأْسِهِ ذَلِكَ مَوْسَى تَشْرِيفُ طُورِ سَيْنَا بِسَبْعِ مِائَةِ أَلْفٍ
اللَّهُ بِهِ بِالْأَخْصُوصِ أَكْبَحَ لَمْ بِالْقَسْمَةِ إِلَى الْأَرْضِ كَمَا تَمَثَّلَ ذَلِكَ بِلَدِي
الرَّوَايَاتُ أَنَّهُ خُورُ سَيْنَا مَوْسَى صَاحِبُ الْعِشَاءِ الَّتِي ظَهَرَتْ فِيهَا بَاتُ لَمْ
أَكْبَحَ صَاحِبُ الشَّيْفِ الَّتِي ظَهَرَتْ فِيهِ الشَّجَاعَةُ الْبَرِّيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْهَا أَيْهَا

في يوم الجمعة من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٤٠ هـ

في يوم الجمعة من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٤٠ هـ

واشتهرته الشجاعة المحيية موسى قال رب اجعل لي آية فاجاب الله
فاجاب الله له وبرز من اهل الباس احياه اشتهر في امره وشدة
اراده وكان ناصراً ولذا قال عنه قله الان انك لم تر مني الا في
البحر احيين ان كان قد انطلق لم يسي بحر واحد حتى دخل فيه فوسر
فقد غطيت البحر اكلها احيين حتى ضرب منه الموت واحد فذلك
ان ملكا من مملكة الفريسي نزل على البحر ونزل اجمعه عليها وقال يا
البحار البيا اواب البحر فان فرخ الرسول مذبح وفي رواية اخرى انه
تكرار ان يفتح البحر ويدخل بعضها في بعض فيهلك بكل بحر مذكور ذلك
حين تسمى فاطمة الزهراء عليها السلام على احيين وتشرق ويظهر من بعض
الروايات ان ذلك يقع معفاكية ولذا قال بعد ان ذكر هذا ما
تحت ان يكون ممن يعد فاطمة موسى حفر قبره بيده الشريفه
وذلك لما امر الراجل بحفر قبره فقال لمن هذا قال لبيد من عباد الله
الصالحين قال اعينك عليه فاعانه على اكفر وتم الحمد فقال له فنفسيه
لمزى ستم فام موسى في الحمد فارك مقامه فطلبه بعض روجه فقبض
في قبره احيين ثم حيث انه لم يدفن ثلثه ايام جعل الله حافر قبره بل قد
اصحابه رسول الله فادراته ام سلمة في المنام يوم عاشوراء فحفر بها

القطعة
التي
في
البحر

البحر

اشتراب فقال وشب الناس على اني قتلوه وتذرعوا به قتيلا وما زلت
احفر القبر لحيين واحباب احيين موسى الى القطعة التي فزع جات افعه
قريب فانه فمرت به عن جنب رحوه فمضى فمضى فمضى
التي فزع فمضى فمضى فمضى لا يعرفون اني فمضى فمضى فمضى فمضى
من يد الى يد فمضى الى فمضى وقد فمضى الفم فمضى فمضى فمضى فمضى
يقبل فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
لما فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
واستخانت بفزعك العسكر فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
تظهر موسى الى سار باهله ووصل الى راسه فمضى فمضى فمضى فمضى
شامة ولم يتمكن من فتح النار من جانب القبر فمضى فمضى فمضى فمضى
الحق فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
قد فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
ان فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
ان فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
احيين كانت احمرة من الدماء من جمع اخرا بدنه وراسه وقصره وبشره والبرقة

القطعة
التي
في
البحر

القطعة
التي
في
البحر

البحر

في شفعية من العرش باب اسماعيل النبي م اسماعيل م اسمعيل م اسمعيل م
يدجبه ولده قريبا فانه ذبحا مرق ولما فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
احيين فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
واذ فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
ولا فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
واذ فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
الى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
لان فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
باحيين فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
الذي فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
كما فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
قال الله تعالى واذكر عبدنا داود ذي الايدى انه اواب يعني كثير النوح
والا نابة الى الله وكان يروح على خطيئته وهو على المنبر ويجمع الملائكة
يكون معه ويخرجون حتى يموت جمع كثير من شدة النوح على الذنوب
ورقة صوته واحيين قد فمضى صوت استغاثته له بالي لا ذنب له
فمضى نفوس عند ذلك لهضته وياحت عليه الطير والارض وقام
النوح عليه من احبته الى يوم القيام باب سليمان م قد اوتي ملكا
عليها بان تحرت له الجن والانس والوحش والطير والنوح بحيث

البحر

لما مرم باسم اطاعوه بعد عليه ولكن سليمان لم يرد قد تحرت له التراب
والارض والوحش والطير والرياح والبحار وجمع ما خلق الله حتى
احيته والدار وما يور وما لا يرى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
صحة واحدة فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
انه الف على كرمه فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
فانا احيين فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
باخذ فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى فمضى
عليه بن مريم العذراء احيين فاطمة الزهراء ع عيسى م مريم التي
نادته الملائكة يا مريم ان الله اصطفيت وطهرتك واصطفيت على
نساء العالمين احيين بن مريم الملائكة عيسى روح الله وكنهه
احيين نور الله وباب رحمة عيسى بن سيدة نساء عالمها احيين
بن سيدة نساء العالمين كلهم عيسى بن مريم الذي كان يتوسل احيين
وعيسى الذي لم يكن له راس يتوسل بالبحر عيسى الذي
يلبس احيين وعيسى الذي لا لباس له عيسى الذي يا كل
الحب احيين الذي لم يا كل شيئا منذ خلقه عيسى الذي
لم يكن مالى يلقته واصحاب احيين المستغوثه والقياس المستغوثه

البحر

عيسى الذي لم يكن له ولد لكن له اوصي الذي له ولد هو عيسى
قوله واظلمت عينه حينئذ لم يكن له ولد لكن بصير عليها في ذات الله عيسى الذي
خلقه من الشاة مشاوق الارض ومخار بها اوصي الذي خلق
جده مطر حيا في الشمس ثلثة ايام عيسى الذي دابته رجلا
وخادمه يذاه اوصي الذي لم يدعوه ان يقف راحلا وقطع نعله
ثم قطع يداه بعد موته وقطع اصبعه لاختصاصه اليه في حيا
اكن في المقصد الثالث فيما اعطى الانبياء عليهم السلام باكن عيسى
اعلم انه قد اعطى جميع الانبياء من اكن اثنين اثنين الاقل انه اسوة
لهم فكان كل واحد منهم اذا اصابته مصيبة تاتى باكن
وصبر عليها تاسيا باكن ولذا قال علي عليه السلام يوما للحديث
يا ابا عبد الله اسوة انت قدما الثاني ان كل ما وقع في شدة
فقد حصل الفرج له عند التلطف باكن وفي ذلك رواية
الاقل في قوله توبة ادم حين علم الله الاسماء اكنه فكانت
الاسما منه عند قوله عيسى الثاني في سكونه في موضع فوج من
ادوي اليه ان يتصل باكنه فكانت الاسماء على اكنه عند
قوله عيسى الثالث في استجابة دعاءه ذكرنا يا عيسى قال في

تمت

من ذلك وليا فاعلم الاسماء اكنه فحصلت الإشارة له عيسى عند قوله
عند قوله عيسى الرابع في نجاحه في يونس من بطن الحوت فانه
دعا عيسى اكنه وحصل نبذ بالقرارة عند قوله عيسى اكنه
في كشف القرين اكنه فانه حصل عند دعائه متوسلا باكنه
ولوردي بقوله اكنه برجلك هذا مقتضى بارك عند قوله
اكنه اكنه الثالث حصل الفداء لاسما عيسى فانه قد ورد
ان المراد به عيسى عظيم هو اكنه ولذلك معنى لا يلزم منه كون
اسم عيسى اعلا رتبة السابق في خروج رصفت من غيا به اكنه
فانه قد حصل بالتوسل باكنه وجاءت مقابلة فارسلوا
واروم فاحلى دله عند قوله عيسى اكنه اكنه في خروج رصفت
من اكنه فانه لما توسل باكنه بعد وضع ميين فلما قال عيسى
اكنه فاما صاحبه اكنه وقال يوسف اكنه اكنه اكنه اكنه
فمنه التاج في قريح النمل ليقترب فانه لما ضاق عليه الامر قال
رب انا نرجو عيسى ونرجو عيسى فادع الله اليه تلى الله
ان اسئلك عيسى محمد وعلى وفاطمة واكنه اكنه عليهم السلام
ان ترو عيسى ونرجو عيسى فيجوز التلطف باكنه فاما البشير
فما رقد يقصر العاشرة وهذه العشرة بعض من هذا المطالب
وغیرها مما ورد في تفریح كرمب الانبياء وكشف البلا عنهم

تمت

مقاله كذا اكنه اكنه منها وقد قارن فذلك ايضا عليه البكاء عيسى
دون علم بالمسبب لما ذكر من ذكرايات عند التلطف باكنه
فما رت الأجابة اقول ونحن ايضا مكررون كذا في الذوق وقد عظم
بلا ثمة من اخطا التي اهلكتنا ففضل الله عيسى محمد وعلى وفاطمة
واكنه اكنه عليهم السلام وعند ذكر اسمه تنكس قلوبنا ويحري
الدمع من عينا لعلنا مما وقع عليه فضل الله ان يجعل كشف البلاء
عنا ببركة اسمه وتاثير اسمه ايضا في كتاب صفاته في هوان التلطف
في خصوصياته المخلقة بافضل الانبياء زيادة على ما ذكر سابقا
عنوان ما اعطاه من افضل المخلوقات والمراد هنا بيان جميع فضائل
خاتم الانبياء صلى الله عليه واله وابتدأنا به على طبق جميع الانبياء
فقول محمد صلى الله عليه واله افضل المخلوقين وهو افضل من اكنه
واكنه من افضل المخلوقين وافضل المخلوقين منه محمد
سيد الانبياء اكنه سيد الشهداء محمد خاتم النبيين اكنه
خاتم الشهداء والصدوقين محمد رجة للعالمين لعمرو الفيص بن
جهات عديده واكنه رجة للعالمين لذلك اليوم اهل ذلك
محمد شاهد مبشر واكنه يشهد يوم القيمة لمن زاره ويحكي
عليه شهادة تفتح له اسره وهو المبشر له الان وهو عن يمين

تمت

العرش يناديه ايها الباكي لعلت ما اعد لك لفت اكنه اكنه
محمد قد خضع الله بقوله انا اعطيك الكوثر اكنه قد اعطى الله الكوثر
من هو فوضه واشرب منه الباكي عليه كما في رواية سمع من عبد الملك
محمد قد اعطاه الوسيلة وهو احد مقامات الشفاعة اكنه قد جعل الله
وسيلة محمد قال الله له عيسى ان يمشك ربك مقام محمودا وهو عظم مقام
من مقامات الشفاعة واكنه من اعظم اسباب شفاعة النبي محمد قد ورد
انه لما حضر بشهادته كان مما قال له جبريل ان شئت ان تكون شهادة
وله بك وصية لك لشفاعة العصاة فارض بذلك وان شئت وعرضته
ان يسلمها من السم والقتل محمد قد جعل لكل خوف من عقابه بدنه
كما في ظاهرة اكنه مظهر لكرامات اعطاه الشريعة فان نحو وجبته
كانا ايضا ان لكثرة ما يقصها رسول الله وقد كان يقل فوق ستره ولم
يعلم السبب ذلك حتى اصيب السم في ثلاث شعب على قلبه وكان
ذلك فانه حقيقة فعله ان ذلك التقليل كان لذلك وكان ذلك
من محلات محمد له معراج بكيفيات خاصة اكنه عليه معراج بكيفيات
خاصة فله معراج جمالي يوم قتله ومعراج روحاني محمد قد صرع بها
اسم خطابه بقوله فاصدع بما تؤمر فوقف وحيدا وناكزا وحيدا وتحت
مشاق الرياح من الكرب في بدر وخيبر والاخر بغيرها اكنه

تمت

قد صدق بما امره بطبق ذلك من وقته وحيداً ونداه وحيداً وجمعاً
جميع شات تلك المعاش في جهاده يوم عاشوراء وارتفاع سويلها
ولكن لفصل عليه والى بنى اقول محمد وحين وقد قال محمد بن
سني ونام حين حلتكف بقولنا محمد بن الحسين وحين بن محمد
وكفى ذلك عاصلاً حقة التطبيقات في الفضايل والابتلايات في
ابتلايات الحسين وذو ردت على النبي صلى الله عليه واله وسلم ولغة الله
على اعدائهم ومنكر فضلهم من الان الى يوم الدين

فی تزییح
فاطمة الزهراء

فی کتاب اسرار الشهادة بعد از اسرار حضرت امیر چون چشمت
شد عقل برادر حضرت بر شترها را محرم خود که سفید هارم و گویا
عمر جمع آوری نمود مشبه امیر و حضرت رسول که نه نامیدند که
مدینه گریخت شوند و هر سی فاطمه زهرا را جمع کردند و طریق از هر مکان
همان شب مبارکه اواره کوه خیم که نزدیک ناید ظاهر بطاهر جبریل
نازل گوید از نزد رب جلیل بر پیش ثمر شجره حلیل عرض کرد خدایتعالی
تو را سلام عرض رساند و تخصیص داده تو را بختی و اکرام خدایتعالی امیر

الان

که تزییح نام فاطمه زهرا علی بن ابیطالب حضرت رسول و تو تفصیل نمودم اسرار
جلالتی چه خوب است و آن و چه خوب است که تزییح وکیل و ولی
خدایتعالی بود و جبریل خطیب و ملائکه هارم بدان مصور بودند خدایتعالی
امیر و جبریل را که نه نامیدند در زمینها و در کوهها و در بختها انیکه جمع شوند
ملائکه در بیت المعراج چون گشتند عرض کردند الهنا و سیدنا عالم
نیستیم مگر آنچه تو بما اوحشت و تو عالم حکیم امر خدایتعالی صادر شد که شمارشاید
یکسایند و سیمیکه تزییح نام ظاهر را بطاهر و طیب و طیب و صادق و صادق
صفها و دست ناید و شرق یا غرب باستید باصفها صبرها ملائکه
بتیج و هلیل بلند شد و می نمود خدایتعالی بر من خالک جان ترین خست
و دلان را و در العین باصفها ترین فایز را بر ظاهر و شکر بر جمع زمان را
و در ظاهر را ببارانیت المعراج عرض نما بفرشتها محرق و استبرق سخن
و لباس خمر و حجره و اسود و استبرق زرد در بیت المعراج قدیمه و در سبیل
مرحان بیدین و در آجر العین و دلان را بر قرار ما و در درگاه بیت المعراج
رحمت و کبریا کرامه بیار سایه اریا و تاج حمید بکار و لغت مستند ملائکهها
در کوهها

تا در قیامت و یکدیگر در میان طایفه حقیقت در آن وقت جبریل و میکائیل و اسرافیل و
مقرئین لای حمد در دست ایشان در کوهها و دست ایشان در کوهها دیدند بر هشت
و هشت سوز گردید و سوز نمود و سوز العین و دلان و دعا نمود و در غایت رختها
بجمله انیکه خدایتعالی تخصیص داده بود و علی و فاطمه و با در رحمت و در قیامت را کرد
رسول خاتم و زمین و علی بن ابیطالب و سید شمس شمسند و خدایتعالی حجتش و نشان
علی بن ابیطالب و کرمی که من بود بد و در هر سرخ مشک از دنیا و توفیق حضرت
خارج شد و از کلاه حضرت رسول و علی و می نامش نشاند و امر خود پیغمبر که بر نایطها
نظرها و در دوزخ اهل مدینه و غیره خوردند سیراب شد تمام کاسه پر بود و خدایتعالی
و برکت رسول خاتم و این نشانند که قابل یکدیگر صلی الله علیه و آله و سلم استند
اعنی بن طه و هم تم یاسینا کذا علی الرقی تم المثل معاً اتم الامه هان
المضلینا ابن عباس گوید زمانیکه شریف فاطمه با علی شد رسول خدا و پیش فاطمه
و جبریل و میکائیل و اسرافیل و سوز بر ملائکه در درگاه و باقی ماندند و حضرت
ان معصومه مشغول تسبیح و تقدیس خدایتعالی بودند تا صبح طلوع نمود و از او عاقبت نمودند
تا در کوهها دیدند چنانچه امیرالمؤمنین و نشاندند حضرت امیر معصوم و پیش معصومه
ملائکهها گشتند معصوم طه و جی از سرخ موضع و در دوزخ و کبریا و او را بخشند
در کوهها

در هر بار و در هر خدایتعالی از ایشان از کوهها و در کوهها را خدایتعالی
در کوهها از اسرارها و مشک و کافور و غیره امر نمود بسیار و بسیار ملائکه پس
ملائکهها بر کوهها و کوهها مشغول تبکیر و هلیل شدند و خدایتعالی
نمودند و امر نمود و در کوهها و در کوهها و در کوهها و در کوهها و در کوهها
برویم که از پیش نام گشت در میر بنا خطبک گشت قال الحمد لله الذي
خلق الارواح و خلق الاصباح و صور على عرشه خمسة الاشباح
محي الارواح و جامع الشتات و يخرج النبات اخرج عليه ثم
قال جبريل اني زوجت سيدة نساء العالمين بنت محمد
الا مین فاطمة الزهراء علی بن ابیطالب سید الرضیین علی
ان لها بامر رب العالمین حس الذینا ارضها و سبها و ترها
و بحرها و جبالها و سهلها و اوحی الله نعم الهم انی قد زوجت
ولی و وصی رسولی علیاً ابن ابیطالب سیدة نساء العالمین
فاطمة الزهراء پس صد ملائکه بلند شد تسبیح و تقدیس خدایتعالی
پس شام نمود و در کوهها و سدره المنتهی از در و باقوت و جوام
برویم العین و بر دلان تبرک نمودند و انما لا عیشة باکد یک محمد بن محمد

شاه

العين والفتحة

مستوفى من التعليل
الظاهر

الانسان مع الحيوان
في الشيء والشيء

ان شاء الله

المشقة المشقة
والمشقة

ایک روز

انگشت خرد در دهان کن در جهان یافتی که گوشتی آبی در دهان من جاریست پس سیراب
کردیم و بجا آب میلان قاتل روان کردیم و روایت شده که چون خنجر را قسم انداخته
میدان معاودت نمود همت کرد و خود را بعلیه لشکر عربین سعد رسانید و او را طلب
فرستاد و خلاصه هر یکی از آن کفار برتری از هر اهل عربیدن آن تازه داماد میرزا و طلب
نازمین آن یا کار امام غفران پاره پا را میگردیدند فاحش را با التلبیل او از چهار جانب
اوراق باران کردند حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد در دم دلفر میکردند پس
آن پسر که بیل بن وارا پر شیده و فطین و پادشاهت که بند یکی کیست بود و عربین سعد
از وی گفت قسم بخند که مرا حمله میکنی و او را میگویم من گفتم سبحان الله چه چیز میخواستی
قسم که اگر شمشیر خواهم کند دست با و دراز نمیکند بخدا گفت که او را در میان گرفتند
کافیت او را گفت بخدا قسم که خواهم کرد اسب را بختد مرا و حمله کرد و الطالع پیدا کرد
دست برداشت تا آنکه ضربتی بر سر مبارک او زد که برود و افتاد و در روایت دیگر
بن سعد شامی نیز بر پیشانی او زد که از زمینش بیرون آمد که قاسم بر زمین افتاد
فریاد کرد یا عیها الذی کنی چون آواز او بگوش رسید لشکر او رسید مانند عقاب
بردار کرده تا بر سر لفظ رسید و مانند شمشیر خنجران بران به پاگان حمله کردند و
هوا را قاتل او کردند و مملوون دست سپر کرد و دستش از تن جدا شد و نعره زد که مرا
در بامید لشکر با عاتش حمله کردند که او را در بامید جنگ مغلوب شد و انصار او را
در کربلا بدن پیچ شهید و پیش از آنکه با جمالی اسمان بگردد و اسب بر
بدنش متاختند غیر از این مظلوم است که جانان او را با جمالی و بدن مشرفش را

خبر ما

بشما خود مجروح نموده و استخوانها بر پولش را خرد کرد و دانه دانه او را میگفت که جان
دست از این مقام مرا که استخوانها سینهام خورد کردند آنجا را در بامید جنگ
و او را دست میداد مظلومان بر سر آن قاتل آمد اخلاص او خرد شد و پاره پاره گشته و زمین
آلوده و با بر زمین میسایید آن امان ارجاعه غلوم هیچ شهید مثل قاسم دل سید شهید
نبرد دیار و دلیل بر این در روایت هیچ شهید غشی نکرد مگر در روایت قاسم اخلاص خرد شد
قسم که دشمنان دست بر غم نه که او را محو افکند و اجابت نکند یا اجابت کند و تو را اعانت نکند
و دفع شر از تو نماید پس او را برداشت و بر در خیمه آورد و مله از زمین کشید و شدن با قاسم
الح اما بر زمین قاعده در میان خلق بود که این است در شب غمی را ما را استقبال کرد
میکند و در کربلا سید الشهداء روحی و روح العالمین له العزاء و نفس قاسم در صیحا
آورد که با غم و دلگشند استقبال کن را ما را در رسم این است و قتی که نظر عروس بداد
میافتد دست و پا حای بیند اما این عروس مایوس نظریل ما میکند دست و پا
مجنون خالص شده و اعصابه را با پاره انداخته شده بود که قتی که عروس داخل
خیمه شد یکشت خاک از زمین برداشت بر سر خود ریخت الا لعنة الله علی القوم

الطالمین

فی کتاب اسرار الشهادة فلما اطلق الاول الطول والشرف من ویش مثل
سفیان بن حرب ابن صحر و صفوان ابن امیة و اخوته الجری و خوف و حزن

رجل

فصل فی
تاریخ

بعد از آنکه ساختن کار خنجر آسان است از آنکه لایق کشت این عسکره قوی نیست از سفیان
کشت چهره از آنکه کشت ایام زنده دید که آنکه برود و متحد باشند بعضی ایام را و بعد از آنکه
اینان را بکشد و سعی و فدا کردن خود پس میروند بقول او این قاتل پس بیاید با ایشان
و شتر را هلاک کند ایام میگوید که ما را میگوید آنکه لشکر خود کنی رای است اختیار
نمایند از این قبایل عشره از هر قبیل یک نفر بفرستند و بفرستند تا آنکه هر دو
در میان بمانند و بعد از آنکه او قدرت نباشد که خون او بکشد و بنی هاشم صنف بشوین پس
سازات قریش گفتند و ای بنی هاشم گفت تحقیق تحقیق رسانید با آنکه این خبر بگوید و این را
گفتی بعد از آن قبایل قریش با این رای و مشوره برگشته شدند و اوجی الله نعم الی نبیته
قوله تعالی واذ یکررک الذین کفر فی لیستک و اذ یقتلونک و یرجلونک و یکررک
و یکررک الله و الله حیرا لیا کرین بعد از آن پس شیل و مکرر و یا محمد بدرستی که ما تیم شهاد
از فرموده که هجرت نماید بشوین و علی را هم اسرا نماید که امشب در فراش تو بخوابی پس رسول
خدا حضرت امیر را خواست و بایر المؤمنین فرمود که هر کس شیل خدا آورده بود و آنچه که خدا فرستاد
از فرموده حضرت امیر حضرت رسول فرمود یا علی خدا تیم از فرموده که تو هیچ من میخواهی
حضرت امیر فرمود که یا رسول الله خدا تیم از فرموده که تو هیچ من میخواهی یا اباهن
پس حضرت امیر تقسم نمود و خود را بر زمین انداخت و در آنکه سجده کرد و لشکر کمان زد

خبر ما

و جعل یحون و عتبه و شیبه و ابوریثه و الوعیط و ولده عقبه و حنظله بن
ابوسفیان و طلحة بن امیة و العت و ابی الجهم و ابی الجهم و ابی الجهم و ابی الجهم
ابن الحکم و اولاد ابی الجهم و ابی الجهم و ابی الجهم و ابی الجهم و ابی الجهم و ابی الجهم
الولید و غیره من کما برقیط یطول ذکرهم قال فاجتمعوا و اذ یریدهم الرای
و المشورة فی قتل رسول الله ای قتله یقتلونه و کافوا و حفره فی مجلس ضرب
و معهم شیخهم ابیسیس لعنه فجعلوا یدورون الرای بهم و قال بعضهم دعونا
بنی محمد فیرجاسو دعاه فیه فلا یخرج منه ابدا و لا یدخل علیه احد ثم تعلق
علیه الدباب فیصعبه و جع و عطش فیهلک من الجوع و العطش و یا امیة الموت
فاسترا بدلت الی عامة قریش و الی امیة ابن عبد الله و الی جمل لعنه فقالوا
نعم الرای ما شئتم به فقال التبع و هو یبکی لعنه کلا لیس هذا برای فان فعلتم به
ذلك لیتقم علیه الحوب من قومه ثم یأتی موسم الحج فی السهل الحرام فیقتلهم
عین فعلوا به ذلك و لیستقیم به الحوب علیه و لیس هذا برای لکن من شئنا
ولدت یکتب برای خودم اگر انرا نکند مرا شایع شود عقیده این شیبه این ریش
ابن الاصور و ابوسفیان گفتند که یا شیخ ما اقتضا کنیم برای تو بگو ایسی لعنه گفت کتب
قتل بداهه یکی بد و دست و پا محمد را حکم به بندید و او را حکم به بندید به پشت شتر و بن
صیحه مکرره بر پشت شتر و او را منفرم شود و او را در میان در میان ریکه پاره یا رکعت
و از شتر او بگویند و این کلام میگوید مکرر شب تا آنکه احد از قوم از مصلح نشود

خبر ما

حضرت رسول قرل انکی برو که خدایت را سجد کرد و بعد از سجده دو خور با خاک مالیده از آن وقت
ان بر گزارد و عرض کرد یا رسول الله بکن این چیز که خدایت بر امر کرده و من هم مطیع خداوند
و مطیع توام فذلک یعنی و بصری و ابی و امی فاسری با شمشه و ما مرتبه ها کن فیه
ما لیسک و به البک مرادک و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب فقال
رسول الله ما امرک یا علی ان الله تعالی یخیر اولیا نه علی قدر منازاجهم و صرم
فاستد الناس بالايمان الانبياء ثم الاولياء ثم من تبعهم باحسان و لقد صرنا على الاذى
فی جنب الله و قد حققناک یابن علی و اتخمتنی الله بمثل ما اتخمت الله علیه
ابراهیم من الذبح فی اسماعیل فاصبر ان رحمة الله قریب من المحسنین ثم مضی
الی صدره و بکی و جلا له و بکی امیر المؤمنین عز العراق رسول الله را که روایت
کرده که حضرت امیر المؤمنین را در روز جوان بود تازه و بوقیل را این روایت را که روایت
میگرفت باطلانان تو و ایشان را برین میزد و محض بدیند و الطال غیر میگرفت
در حق او ایشان برین میزد و محض با بیقر حجاج میشد بر او بطع و میگرد
از که ابرقین سنگ غلیظ با یکدست و او را میبارد و باطل و بدینا قرین میگردد
و ندای میکرد یا معاشر قریش بدستیکم من این سنگ را ز سر کرده آوردم این سنگ را
میکنان خود بر گردانید پس جمع میشدند و نثار شدند ابوالمحسین گفت قسم بوفت و عزتی
و اهل بیت الانبی اکرام این جوان که علی ابن ابیطالب باشد بمقام برسد و همانند

بر صمد الله بر صد ابتداء و فرغی الله قبل ما ید طفلان مبارک ابرو که آن شاد الله
بر من بین بد ابطال و بطلان و شجاعان مبارک دستگیر من می بینم معاجز و رحمت
و ظاهر است و بطلان ریخته میشود و زایل او و بدرستیکه صفایا و برکت که فیض ما ید بد
مقی او و اگر رشتی ما ید بازاله کلاک میشود و الوجه لعلین انشاء نمود از آن اعظم
والایات تفسیر و الاسرار بظهر ما یخفی من النکر اتی الی فی الوعی ما را که منزلت
هو بهما لا یخفى سائر البشر من کان فی کف من هاتسالمه و من یدادیا
تر میه بالشرار یا اهل المکه ان الترحمکم هذا الغلام الذی
قد حل فی البشر کونی انا علی حدیثه فاما له باساسیفه و فی المله
و انحصار بین قریش تقی بنود ابرو غلام ابو الجهم و کفصل اسید نبیت که ابرو کار
این جوان کند تحقیق که تربیت و ادب او را و رکنا و خوران و بر داشتند اندامان ما
او را برفت خوران و ابو الجهم گفت نزد او است که بیا کند او را چاک کند و او را ملوک
دو باره گفت که مگر منی شاد و باره علی ابن ابیطالب نبیت همه گفتند بلی گفت
این همان کسی است که وعده داده و سلج با این الکی است که بهما را بشکند
و تیم بکند و طفلان ما را پس زمانیکه رسول خدا عمر کرد که هجرت کند بشکند و روان
بزرگوار را ربیع قریش میقتصد حادق و ایمن و در نزد ایشان پاک بود و خیا نمود و رخ

در در زانبر که او را خدایک و دند و الحقرت که میگردد و در میان ایشان حق این خلاف با ما را میگوید و را
کلیف این سرگردا مانه میگردارد و در حق آنجا را بدیده میباید اما بر این که منقول میگردد که او را یکلیف
در این جا که امامت را بر خود نگاه دارد و میگوید بر این که در حدیث آمده که او را به و اینها را هم میباید دانست
حضرت خود را آنکه خود را میباید رساله او و بعد از آنکه در دوزخ قریش او را میگویند که
کسی در رساله و ایشان را خود بدین حق خود را میگوید که در دوزخ او را میگوید که او را یکلیف
و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
شعبه ام که در حق این که آنحضرت را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
حضرت را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
مردمان در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
می و اینها را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
و اینها را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
و بعد از آنکه در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
خواجه عفا احق بر حق را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
از بر تو دانم و اینها را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
و او را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
این را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
حضرت را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف
و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف و در حق خود را و او را میگوید که او را یکلیف

[illegible]

[illegible]

بزرگواران را در حق خود می‌گوید که ای خداوند یکتا و سزاوارتی که انتابت بحیثیه الدنوع
 وقال يا احمي كنت العلامة من عسك يجمع عددنا فاذا انت عقلت
 الى الجهاد اذيل جميعا الى الشدائد وعمارنا تفتت الاحزاب فقال القائل
 فذاك ربح احيك يا صيدك قد ضاق صدقك حيوة الدنيا ورايد ان اخذ
 الثامن هؤلاء المنافقين فقال احمي يا احمي اذا عذبت الى الجهاد طلب
 هؤلاء الاطفال قليل من الماء و مستقران درم منكم مخرجي بياد منكم انك درم و
 برشته تحرير كشم در ايام طفوليت ابو الفضل بكرد حضرت سيد الشهداء آب غوث را و
 ام البنين ان محددة رفت كه از برادرش سيد الشهداء آب آرد در ايام حضرت ابو الفضل
 كس و عرض كرد كه در ايام آبروس از برادرش حسين بدرم جناب ام البنين نيمه حضرت ابو الفضل
 كرم ميكر و بعد از اعداد ايشه رفت كه در آب حار بر سرش بكند ان محددة حار هم بر سر ابو الفضل
 گذاشت چون طفل بود و دم بر داشت آب حركت ميكر و بر سر صورت و لباس او حضرت بر حركت
 ايوه طرب آب را بياورد و در كنفر ام المومنين بان سقا ميكر و افتاد كه ان طرب آب از بر سرش نهد و
 بنام محمد و حسين فرود آمد فرود آمد اين در ادل آب آرد و نواست از بر سر بزرگوار حسين و در آخر عرض
 حسين فرود آمد حسين باشي كه رسته شود از آب جلا نمي داور و در آخرش كشيده ۱۵۱۵

[illegible]

و بهجات میوات قسم جدا میترجم کسر را زمین را از دره و جوامع و در رسم و دعاها فرمود است
قلیل است ایها وحیتم حقیقت اولیکه از در آخرت راغب است پس عقیده آنرا با معنی وقت
و حالیکه دلیل و احساس پس علی با مطالب نفس انشاء فرمود و نصیحت میفرمود و فرقی بین
حضرت برادر زمین داد که در فرمود و امتیاز قریش یا بنی زهراء یا بنی لوی یا بنی امیه یا بنی غالب
یا بنی خزیمه یا بنی نضر بن عبد مناف یا بنی حارث یا اهل احکم من کانت له عند رسول
الله یا اهل الصلح له یا بنی سحر است عباس خیم حضرت رسول که مدعی بود چنان صدای
زد که تمام انکسایکده هم بودند هم صدای عباس خیم خرد یا افاضی شد بدی خاتم بخیر است
فرمود پس برادرش را یا ابن عاریت بر شتر خیم برت که بعد از تقصیر برادرش از خردان را کشید از خردان
بگیم خرد و بر سر وی خاتم بود و بعد از طلب و پس از عباس و نعل و دستمال باشد و از او را طالب
که حصص و تقسیم و علی هم آمدند و هم شتر را خردان را بر سر میزد بودند و بعد از یکدیگر دندان اهل غالب
چون قریش این را دیدند از غلبه قریش اوسعیان و شیب و رستم و عقبه و از جهل بودند که تمام و بر کما
نیامردند عباس از او طلب خود بودند عباس این را خود کوی و پس حضرت برادرش را میفرمودند و بر کما
رسول خدا نطق کسر بود و اما نه از پیوسته آورد و نطق کانت و از آن رو که هر کس از امامت است
باید در آن رو و انکسایکده امامت داشته باشد و اما نه از پیوسته خود را که امامت است و امامت
فرستد بود و بر شتر آمدند و امامت است پس از امامت که از او را کشید که امامت خود را
مردند هم تعریف و توصیف حضرت پیغمبر و حضرت امیر بودند از انکسایکده اهل این تعریف و توصیف
پیغمبر و علی را تشبیه کردند از غصب و افاض شد و از کعب این امر غصب است که با این
و مطالب بر سر و در میان یکدیگر بر کس از امامتی است در پیش میفرماید بر کس پس حضرت امیر
اما نه از پیوسته آورد که تعظیم حضرت رسول رسید و نوشتند و بد لبم الله الرحمن الرحیم را نوشتند
عبد الله

[illegible][illegible][illegible][illegible]

الشرح المختصر
الفتح
والطبع
طبع في سنة ١٢٨٥
هـ

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اینه دولت آب اسرار الهی در دره صفایا در دور نیست عثمان را دایه ای که حرف از اسرار او می گفت می داد
 و در آنرا با صد سوار هزار بر سر داشتند و در آن روز معاویه ایشان را بر سر نهاده و آنجا داشتند و در آن روز
 بیشتر هزار بازی میکردند و قیاس این حادثه با عهد العباس است این امر در حجاز می دانند و نظر میکردند
 گفت منا بجهادت او بر دم و قدم کز ای میوه ده که او را چشم می بیند از الخلیف دفعه چنگی که از آن سینه میگوید
 که کرد نه با یکدیگر میفرماید فی سلیحان دعای گفت ای فرات بنایا که او را دعای گفت در آنجا گفت
 تو را نه با دوست پیام می خدای ضربت بر سر کنونی ز در سرش بر زمین افتاد و در آنکه شد می شنود
 که او را بجا از آن صلیحان بر سر آمد و میگردد و در آن روز می گویند که با یکدیگر می بیند و فرمود
 فرود آمد و در آن روز در آن برایشان ایستاد و می بیند و در آن روز می بیند و در آن روز
 ضربت تغییر میس کرده عمیرا را در آن روز که با یکدیگر می بیند و در آن روز که با یکدیگر می بیند

424

وينا است وقد كبرش مصيبتها است وهدمتم ان هرا وهرش نصف است كه هلاكت
 كنده است وهدمها هم استهي برش وبت طاني كه ضرب دهنده است خود را كند كي كم
 مغرور است بار و بهر نيا عزيمه است خانه از كيك نردكي است برون با كيك برون برون
 آخرت در حق كه در مقام است و داخل بشود در دلت و در كيك و در سفيره با كيك و در شفت
 ساد نصف است و در شفت است و نصف نصف با كيك و در شفت است و در شفت است و در شفت
 در آرد و در شفت است و در شفت است و در شفت است و در شفت است و در شفت است و در شفت
 قهر حضرت عيسى و حضرت يريم است كه در ميثود روي ان عيسى بن مريم قال لا اله
 يا اماه اني وجدت مما علمي الله ان هذه الدار دار فنا ودر طال ودار الاخرة هي
 التي لا تحرب ابدا تصالي وحيي يا اماه ناخذ من هذه الدنيا الغانية الى الاخرة
 الباقية فانطلقا الى جبل لبنان وكانا فيه يصومان النهار ويقيمون الليل في الصلاة
 من وقت الاشجار وياش بان من ماء الاطهار فكانا زمانا طويلا ثم ان عيسى
 صعدنا يد من الجبل الى بطن الوادي ليقتطف اخشيش والمقول لا فطارها
 قال صعدنا الى جبل الموت على يريم وحيي حكاية في رايها فقال السلام عليكم
 يا يريم الصائمة القائمة ففتي على يريم من جبل ملك الموت ثم افاقت فقالوا لك
 الموت مرة ثانية السلام عليك يا يريم ففتي عليها اليهم ثم افاقت مرة ثانية ففتي
 من انت يا عبد الله اقترع من موتك جلدي وارتعدت فرائقي وطار عيني
 فقال انا الذي لا ارم القبر بصفر سته ولا ادفن الكبير لكرا انا الذي لا استسكن
 على الخلو ولا اهاب الجحيم انا مخرب الدور والقصور وعمار القبور

وفاة حضرت عيسى

وحيي

ويعزى الجماعات والافراد والافراد والافراد والافراد والافراد والافراد والافراد والافراد
 انما ملك الموت قالت يا ملك الموت جئت زائرا ام قايما قال بل قايما فاستدعي
 للموت قالت له يا ملك الموت الا فاذن لي حتى يرجع عيسى وقرعة عيسى وثمة فذاري
 عيسى فاستدعي ومن ربه قال يا يريم له اوس فذلك وانما انا عايد يا مريد الله
 لا استطيع ان اقبض روحك بخوضه حتى يا يريم ربي بذلك وقد امرني ان لا ازل اقبض
 عن قبض حتى اقبض روحك فقالت له يا ملك الموت سلكت لاسم الله تعالى فاقبضها
 منك الله فدق في ملك الموت فقض روحها الى السماء وصعد روحها الى السماء وانطلق
 عيسى في ذلك اليوم من وقته فلم يات حتى دخل وقت العشاء وضعت الاخرة
 فلما صعد الجبل وسعد اخشيش لا فطار الله فلما نظر اليها راها وهي كذا في محرابها
 فظن قد اذت العرائض وانما لتستعين على العبادة فطرح ما كان معه من اخشيش
 والبقول ثم استقبل المحراب ولم ير له قايما يصلي حتى مضى ثلث الليل ولما نظر
 الى امه كذا عجا وحق وقف عليها فنادى بصوت حزني من قلب محزون التلوي
 عليك يا اماه قد هم الليل وفطر الصائون ما ليك القليلة لا تقوين العبادة والرب
 فلم يجبه فارجع عيسى نفسه وقال ان لكل رقدة حلاوة والله لا ربحني اسي على
 زهرها ولا صليت عنها ورجع ثم استقبل المحراب ولم يفر من يد تلك سائمة ولا
 فطار معها فلم ير له قايما حتى مضى ثلث الليل فلما نظر الى امه كذا فمد يده لا تقدم اليك
 حاله ورجع حتى وقف عليها ونادى بصوت حزني وقلب مكروب فقال السلام عليك
 يا اماه قد انظر اليها فاحزن وقام العابدون لما ليك لا تقوين الى عبادة الرحمن افلم

وحيي

تجيني فرجع الى نفسه وقال ان لكل رقدة حلاوة وللعين حظا ثم استقبل المحراب ولم
 يقض فلم ير له قايما حتى طلع الفجر وجاء اليها وعرف انها ميتة ووضع يده على خد هاتفه
 على فخما ويد على راسها ونادى السلام عليك يا اماه جلتني في بطنك ورضعتني
 بشوك وسهرت وتعبت لهارك فبكك الملو لكه فرق السموات وبطن دار القدر
 وصال صياغا بالبحا ومن حبيبه فادعى الله الى اللو لكه ما تيك كيك قالوا يا ربنا ما نرى
 روحك فادعى الله تعالى فدعى وحكي وانا ارم الزهين فادى منا وبادى يا عيسى
 راسك فقد ماتت ملك عظيم الله اخرجك فعمل عيسى ليكي وبقول من لي في رضى
 ومن انسى في غريبي ومن يبعثني على طاعتك فادعى الله عز وجل الى الجبل ان كلم
 ربي بالموعظة وكان الجبل ينادى يا روح الله ما هذا الجرح الذي يدع الله انيسا القول
 يا شيعتي من المؤمنين لما قرئت فاطمة بنت رسول الله قال امر المؤمنين بالله بعد
 اخذت في امرها وغسلتها في قميصها ولما اكتمت عنها فوالله لقد كانت تميزت
 طهرت فمضت من فضل عطر رسول الله وكفنها وادفنها في اكفها فلما
 هميت ان اعقد الرثاء ناديت يا ابيك يا ابيك يا ابيك يا ابيك يا ابيك يا ابيك يا ابيك
 تروا من اسمك فهذا الغرق والقتل في الجنة فاقبل احسن واخبرين وهما يناديان
 واخبرنا لا نضفي ابدا من فقدنا نحمد المصطفى واما فاطمة الزهراء عليها السلام
 يا ام الحسن والحسين انما لقيت جدنا محمد المصطفى فاقرا به من السلام وقرى له وانا
 فاقبضنا بعدك يمينين في دارنا فانا فقال امير المؤمنين اني اشهد الله انها قد خلت
 وموتت بدينها وصممتها الى هدايتها والى هدايتها من السماء ينادى يا ابا الحسن

وفاة حضرت عيسى

وزعموا عنها فلقد اكلها الله ملائكة السموات فقد استحق الحبيب الى المحراب قاله
 فرقتهم بها من صدرها وصعبت اعقد الرثاء على يا شيعتي ام المؤمنين واخواتي المسلمين
 اذا سمعتم وعرفتم ان الملائكة تكون اليكم السلام كما ورد في الجحيم اليكم السلام
 العرش فليطيقوا الملائكة ان ينظروا الى اليتم وهو عند جدته ابيده في الله ملائكة
 ما دخلوا الملائكة اذا اعتنقت سكتة جدتها وهي تقول يا اماه الميوسى حواسية فترسب
 اليم وسقوى شربة الشيش على صبي سني يا اباها اذا اظلم على الليل من يحيى حماني وان
 عفت من يروى ظميا يا اباها فليطرقى وجنبا ردى يا اباها انظر الى رؤسا الكثر
 على عيني المصيبة والى اكبا رانا الملهوفه وراى المسحوبه اياه حتى اجتمعت عليها عدة
 من الاغراب حتى جرحها من جرحها وروى انه اذ تاهم الزهراء اللعين وقال ان اللعين
 بن سعد نادى بناديه بالتهليل فتهلوا واركبوا فما اقبلت المسكينة فقامت الى السائق و
 وقعت عنده فقالت يا الله يا هذا انتم تقيمون اليوم امرنا فلو قال بل راحلون قالت يا هذا
 الا عزم على السير فسيروا بهذا المشقة والسرور اقم عيم ولادى فاما ميرة التي موقفة
 القرة وما استطاع الركوب فاعلموا بعد ذلك فارتكبو ابدك عند والدى واستأنس برى فان
 سكت عنده فقد سقط عنكم داس فادعها عنه وابعد هامة هامة فلازلت يا يحيى روحى لها
 واستجارت به فاقى اليها راحل وجنبا من حبل ابيها ان لا تفضة الله على المقبر

القالين

وركب ربة البدار قل من حرم ربيته اذير الله اخرج لصبارة والقطيات
 من الزرقا قل هي للذين اخرجوا من ارضهم فخرجت رسولهم وحضرته

وحيي

[illegible][illegible][illegible]

100

[illegible]

42

[illegible]

که میراد اینست که در این کتاب یا در کتاب اتم السیر میگوید که سید محمد کبیر از امامان و اعیان و ارباب شهره و نوازه و نام و عید گشت و حضور گشت که بر میگردد و من گفت ایام و ماه را میفرمود
خواب نمیدانست و در وقت خواب حاضر ملا خطیبی که از ملائین گماران و من می آید
خواب نمیدانست و خواست خواب ناهار ملا خطیب که در وقت خواب در خواب نیست
در گوشه کهوار و خانه ای و غیره و بهیچان در وقت که میگوید به سید محمد کبیر نمیدانست و بهیچان
چه از این است که گفت عید جان الان در خواب مادم شهره و نوازه و من میفرمود یا ناهار
خود را در دستم میفرمود و خواب نمیکند و گریه میکنند یا ملام و یا غرض کبیر که از این میفرمود
در وقت که من میفرمودم که در وقت عید تمام انرفا از ایشان ندیده عید نمیدانست
شدن ایضا بدایت شده است که در راه و از راه و در وقت که از این میفرمودم که در وقت تمام
و زمان که از این میفرمودم که در وقت تمام و زمان که از این میفرمودم که در وقت تمام
من بعد از شهادت پدر من و من و در وقت تمام و زمان که از این میفرمودم که در وقت تمام
و دست در ده میگردید و از این میگردید که مرادم خواب انصر که خواب مادم میگردید
نوازه و عید و گریه گفت ایام و عید است که مرادم خواب انصر که خواب مادم میگردید
و در وقت که من میفرمودم که در وقت تمام و زمان که از این میفرمودم که در وقت تمام
و عید و عید است که مرادم خواب انصر که خواب مادم میگردید
سپاس از شما ایام و در وقت تمام و زمان که از این میفرمودم که در وقت تمام
از این میفرمودم که در وقت تمام و زمان که از این میفرمودم که در وقت تمام
ایام و عید است که مرادم خواب انصر که خواب مادم میگردید

پدرش را بگفتند و پدرش فرمود: حضرت مصطفی حضرت فاطمه و قرآن را یاد دارد و پیش علی اصغر
فرمانست که شعله بدریج گاه بگردان تا سرحد بستاند و قرآن را بر سر علی اصغر بخواند و حضرت فاطمه
و حضرت مصطفی با او ایستادند پس حضرت میکشید و میفرمود لعنت الاله علیک
و که میگویند رحم نکرده بعد بحجاب تنه و بار و دانه با ای آبا در بستان شیر داد که علی اصغر
نخور و عرض کرد یکبارگی هست حضرت فرمود در داغش راست آب بخور بعد شد علی اصغر
تشنه شد شیر فرا داد الله تکلمی را نگاه و اعلی اصغر که جمع شود و آب خورد تا جلا کرد
چون لعنت شد علی اصغر شیر حلیمه مادرش را پس بی از این صراصر بر روی کرانه
کوس علاج بی داد اما پس حضرت بی اگر سر تر به بستان داد که تشنه گفت بر آید
سینه تشنه ام صاب علی اصغر با المصقرین القدر صحنی و کرم الطیم و دهان خط سرش را بستان
مادر برداشت و با اشاره گفت بر آید علی اصغر پس کین همه شیر را نوشید و جلا شد بی تشنه
علی اصغر صاف شد و تشنه گوی بر کرد و بعد و دیگر شیر بخورست از مادرش تا اینکه جمع شود
شد مادرش بر پیشانی صفت داد و بخور با اشاره میکرد که علی اصغر بدهد مادرش
بیکر علی اصغر میگردد خود را تا اینکه از عزت هوا بستاند خشک شد پس بعد از آن
علی اصغر مادرش که در خانه فالد کرده و میکشید و میکشید بر رویه آب با اشاره تشنه
مرد علی اصغر بر میگردد و میکشید با اشاره بستاند مادرش که بر تشنه شد و میگردد
در بستان مادر را بعد از آن بنحیه هم چیز تشنه میگردد پس مادرش بر سرش میبرد
تا تشنه گفت فرادید بر شیر که علی اصغر برای تشنه تشنه است مادر علی اصغر مادر
اصغر تشنه شد و آب هم

که از این کتاب

[illegible]

و بلال را نیز در میان ایشان چنین غلو گشته اند رفیق بلال گفت که این بزرگوار من و جناب
که یکدیگر را دوست داشتیم و در جنت آن را در کدام عین را چنین غلو گشتیم که آن شخص را غلو
گفت که من سخن من در حدیث بسیار میروم که سر سبزده جینی در انبوتان به این
و در حدیث نیز را گفتم بقی بلال گفت که آن غلو نیست تا بسیار از قصای بلال رسید ما را
و غلو نیست به نظر کرد و در سر جینی مبارک الله علیه السلام را از قصای او بر آن که به
فرمان او با منی تنق گشته اند و تنق گشته اند و تنق گشته اند و تنق گشته اند
آیات قرآنی را از حدیث فرماید رفیق بلال را سر مبارک حضرت را و آن حالت است که
نموده عشق را که هر کس که با شفاعت خدا بگویم به کتب و کتاب و در حدیث
تجارب و در حدیث خدا و سر مبارک و در حدیث سر مبارک و در حدیث سر مبارک
از کبر و دوستی شده خون خلیل ما در آن جاده شد اما آن ساعت درج پاک را
از بلال جدا شده و در آن جاده شد اما آن جاده شد اما آن ساعت درج پاک را
سفید و در حدیث اید خدا شد و در حدیث سر مبارک و در حدیث سر مبارک
که چون بدیل به غلو غلبه جیت شد که سر مبارک و در حدیث سر مبارک
حق گفت که این قصه که در حدیث سر مبارک و در حدیث سر مبارک
مغول بسیار دوست بود تا یک سر مبارک و در حدیث سر مبارک
گشتیم و در حدیث سر مبارک و در حدیث سر مبارک
آنها تا جوانی در حدیث بدیل مغولان نمیکند و داخل میشد و در حدیث سر مبارک
از حدیث سر مبارک

[illegible]

من اهل البيت عليه السلام من كان له من كل شيء
 في الدنيا ما شاء من غير ان يسأل احد من خلقه
 في سوق يباع فيه العبيد والامام وهو يابى ببيعوا
 فما جعله الله لهم والى ذلك وقمتم من امكنوا في مسكن
 حتى شققت لا يقينا من حر ولا بر واما رعون اخا
 رعايتنا وكنا من شدة الجمع والبرد وخوف القتل الى
 الصبح من جمعين يعني ما را دريك جاسرلى دارنه كم سيق نه اشت
 واز سره وكرما حفظ ليكره وحق ما را مراعات كردند واز شدت جمع وكره
 واز ترس كشته شدن اجمع انا الله وانا اليه راجعون ليكنم وحي
 العلل مستندا الى اسماعيل بن منصور قال لما وضع علي بن الحسين
 على السرير ليقتل عليه نظر الى ظهره وعليه مثل ركب الابل مما يحمل
 على ظهره الى منازل الفقراء والمساكين من الاطعمه وغيرها
 وفيه عن ابي حمزة الى حمزة قال مثلت بولاة لعلي بن الحسين
 فقلت معنى له اور علي بن الحسين فقالت اطيب او اخضر
 فقلت بل اخضرى قالت لما اتيتهم بطعام فها رقط ولا شمت
 له فرشا بليل قط الخ ناسب ان لا تبارك الا لعنه الله
 على القوم الظالمين

وروى في نسخة اخرى ان علي بن الحسين عليه السلام من كل شيء
 في الدنيا ما شاء من غير ان يسأل احد من خلقه
 في سوق يباع فيه العبيد والامام وهو يابى ببيعوا
 فما جعله الله لهم والى ذلك وقمتم من امكنوا في مسكن
 حتى شققت لا يقينا من حر ولا بر واما رعون اخا
 رعايتنا وكنا من شدة الجمع والبرد وخوف القتل الى
 الصبح من جمعين يعني ما را دريك جاسرلى دارنه كم سيق نه اشت
 واز سره وكرما حفظ ليكره وحق ما را مراعات كردند واز شدت جمع وكره
 واز ترس كشته شدن اجمع انا الله وانا اليه راجعون ليكنم وحي
 العلل مستندا الى اسماعيل بن منصور قال لما وضع علي بن الحسين
 على السرير ليقتل عليه نظر الى ظهره وعليه مثل ركب الابل مما يحمل
 على ظهره الى منازل الفقراء والمساكين من الاطعمه وغيرها
 وفيه عن ابي حمزة الى حمزة قال مثلت بولاة لعلي بن الحسين
 فقلت معنى له اور علي بن الحسين فقالت اطيب او اخضر
 فقلت بل اخضرى قالت لما اتيتهم بطعام فها رقط ولا شمت
 له فرشا بليل قط الخ ناسب ان لا تبارك الا لعنه الله
 على القوم الظالمين

حين الدنيا بالخير من حد في حديثه واما في حديثه
 حتى اربع ثمن الرجل البخل والكنة والشره وسوء الخلق
 حين مردار است كنه اول بخل ثم كذب ثم من جهل وحق وادب من حكم امين
 من من حد في حديثه واما في حديثه
 حتى اربع ثمن الرجل البخل والكنة والشره وسوء الخلق
 حين مردار است كنه اول بخل ثم كذب ثم من جهل وحق وادب من حكم امين

حين الدنيا بالخير من حد في حديثه واما في حديثه
 حتى اربع ثمن الرجل البخل والكنة والشره وسوء الخلق
 حين مردار است كنه اول بخل ثم كذب ثم من جهل وحق وادب من حكم امين
 من من حد في حديثه واما في حديثه
 حتى اربع ثمن الرجل البخل والكنة والشره وسوء الخلق
 حين مردار است كنه اول بخل ثم كذب ثم من جهل وحق وادب من حكم امين

